رسالۀ علم المحجة
مصنفها العالم العلامة والنحرير
القمقام ميرزا محمد حسين حجة
الاسلام سلمه الله الملك
العلام

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي لم يجعلنا من المعاندين المنكرين ولا من
الغلاة المفوضين ولا من المرتابين المقصرين وهدانا
الى الصراط المستقيم وعرفنا الحق الذي عنه يؤفكون و
النبأ العظيم الذي هم فيه مختلفون والصلوة والسلم
على محمد واله الطاهرين الذين بهم اقام الله العالم وبنو
ولايتهم فاز وتشرف ابو البشر ادم استخلصهم في القدم
على ساير الامم وانتجبهم امراونا هيا عنه اقامهم في

سایر عالمه فی الاداء مقامه اذکان لاتدرکه الابصار
ولاتحویه خواطر الافکار ولاتمثله غوامض الظنون
فی الاسرار لااله الا الله الملک الجبار **و بعد**
این رسیلهٔ مختصره وسیله ایست که این حقیر معترف
بقصور و تقصیر در دار الخلافة الباهره محض تذکرهٔ
اولیای دولت قاهره بمعرض تحریر اورده بعرض
میرساند دراین ایام محنت انجام که بتدبیر و شوراء
و تحریک واغوای بعضی از ارباب غرض جمعی از
مشاهیر الواط تبریز و مشتی سفله و ناچیز در دهه
عاشورا علی الغفلة و بی محابا بمقام قتل این دعاگوی
بی ریا امدند چون تقدیر خداوند قدیر و رای تدبیر
ایشان بود لهذا خدا این حقیر را از شر انها محافظت
فرموده انچه که مقصود و مراد ایشان بود بعمل
نیامد ولیکن انجماعت بیحیا اصلا شرم از خدا

نکرده خونها در خانهٔ خدا و مجلس عزای سید الشهدا

علیه السلم ریختهٔ غالبی را از علمای اسلام بکمال بی

رحمی کشته فتنهٔ در شهر تبریز برپا داشتند که اگر

این دعاگوی دولتخواه محض پاسداری مملکت

پادشاه جمجاه و حفظ جان و مال و عرض و ناموس

بندگان الله مردم را نگاهداری نکرده و میگذاشت

که از این طرف هم بمقام تلافی و انتقام برایند علم الله

که این غایلهٔ هائلهٔ فتنه انگیز بجائی میرسید که

باعث قتل و غارت و جنگ و ستیز میان جمعی از

مسلمین میگشت ولی این حقیر بتدبیر این مفسدهٔ

عظیمه را خوابانیده و بحلم و حوصله و بردباری

مردم را نگاه داری کرده محض خدمت بدین و دولت

مظلومیت را بخود قبول نموده همه منسوبین خود را

کمال امیدواری بمکافات و انتقام جناب باری و تنبیه

وسیاست حضرت اقدس شهریاری داده بیاری خدا

ومددکاری ائمهٔ هدی علیهم السلام نگذاشتم احدی

صدا بلند شده کاری از آنها سر زند که مایهٔ شرمساری

نزد خدا و پیش خدا باشد واین معنی چیزی نبود که بر احدی

از اهل تبریز مخفی باشد حتی سفرای خارجه نیز همین

مقدمه را بهمین تفصیل روزنامه نموده در همه

بلاد منتشر کرده اند تا اینکه خود دعاگو ماجری را

علی ماجری در مقام تظلم و داد خواهی خدمت اولیای

دولت جاوید مدت آگاهی داده مراتب را کاهی بعرض

اقدس همایون ظل الهی رسانده از جانب سنی الجوانب

فرمان واجب الاذعان باحضار این دعاگوی خاکسار

صادر گشته مجملی از مفصل فقرات بلاغت آیات

فرمان همایون که بعبارات ملوکانه واشارات حکیمانه

خطاب باین دعاگوی خاکسار و ذرهٔ بی مقدار فرموده

بودند

۲ تا آنکه آن شخص معهود که مصدر و منشأ این فتنهٔ عظیمه بود هم

بودند این بود صورت فرمان همایون
جناب فضایل و کمالات اکتساب حقایق و معارف
آداب عمدة الفضلاء الاطیاب میرزا محمد حسین حجة
الاسلام موفق باشند سالهاست که میشنویم فیما
بین شیخی و غیر شیخی در بعضی مسایل اختلاف
عقاید است چون حادثهٔ ناگواری ظهور نکرده بود
طبع همایون اقبال نمیکرد که در کشف این اختلاف
اقدامی شود حال که فقرهٔ قتل و غارت فیما بین منتسبین
طرفین ظهور کرده است دور نیست که اگر اقدامی
در دفع این شبهات نشود عواقب آن منجر به نتایج
دلخراش و خرابی ولایت و رعیت گردد و این معنی
باعث شود که از برای حفظ ولایت و رعیت مجبور
باجرای حکمی شویم که خدا نکرده پیش خدا و رسول
معاقب شویم و مملکت و رعیت خود مانرا بدست

خودمان خراب کرده باشیم لهذا آنجناب را از برای ملاقات
چند روزه زحمت میدهیم که بدربار همایون آمده
دیدنی از ما کرده قرار لازمه را با آنجناب بدهیم معاودت
نمایند و دستخط ملاطفت نمون هم قریب بهمین
مضمون بخط مبارک مرقوم فرموده بودند چون مفاد
فرمان همایون و دستخط مبارک میمون و مقصود
و مراد از احضار این دعاگوی خاکسار بدربار معدلت
مدار دو فقره بود یکی رسیدگی بهمین قضیهٔ مخصوصه
و حکایت قتل و جنایت و احقاق حق میان بندگان
ایشان که انشاء الله الرحمن آنچه که لازمهٔ حکم عدل
و مقتضای سیاست و مملکت داری است در دفع
مادهٔ فساد و رفع الواط و اشرار بعمل خواهند آورد
و یکی کشف حقیقت اختلاف طرفین و دانستن
علت خلاف و تفرقهٔ فریقین و دفع نزاع و اختلاف

و شخص معهود صح

از فیمابین

از قبیل این که الان در همهٔ بلاد ایران ساری و جاریست

لهذا این دعاگوی خاکسار محض اطلاع و استحضار

بار یافتگان دربار گردون اقتدار از حقیقت حال و سبب و

جهت اینهمه قیل و قال به تحریر این مختصر مبادرت

ورزیده مسمی گردانید انارهٔ علم الحجة اتماماً للحجة

لمن انکر وایضاحاً للمحجة لمن نظر واستبصر تا از حقیقت

مطلب بدرستی مخبر و مستحضر شده و از اصل مسئله

که محل نزاعست اطلاع کامل حاصل نموده آب از سراب

و حق از باطل تمیز یافته آنچه که مایهٔ غوغا و آیهٔ دعواست

بر همهٔ اولیای دولت قاهره باهره کالشمس فی رابعة

النهار واضح و آشکار گردیده از برای همه معلوم شود

که اینهمه تفرقهٔ بعضی از ارباب غرض و عوام الناس

با این فرقهٔ محقه از چه راهست و آن مبنی بر سه مقاله

و یک خاتمه است **مقالهٔ اولی** در بیان محل نزاع

اختلاف

واختلافست **مقالهٔ ثانیه** در بیان سبب منشا

نزاع حضراتست با این فرقهٔ محقه **مقالهٔ ثالثه**

در بیان حکمت اختلاف و ثمرهٔ آنست **خاتمه**

در ذکر بعضی از اخبار و آثار است از طرق سینها در فضایل

و مناقب و مقامات و مراتب ائمهٔ اطهار که با اصرح

دلیل مدعا است **امّا مقالهٔ اولی** که در تحریر

محل نزاعست پس قبل از شروع به بیان مطلب باید دانست

که بعضی از فرط عدم اطلاع از محل نزاع این مقدمه را

نوعی تقریر میکنند که اصلا دخلی بما نحن فیه ندارد

ولی چون این بندهٔ جانی و مقید آمال و امانی حسین بن

محمد التبریزی الممقانی تربیت یافتهٔ آن پدر بزرگوار است

که سرآمد تلامیذان شیخ عالیمقدار بود که این سلسله را

نسبت باو میدهند و سبب اثارهٔ این منار است و ابتدای

ظهور انکار از اغیار در همهٔ امصار از آن اعصار است
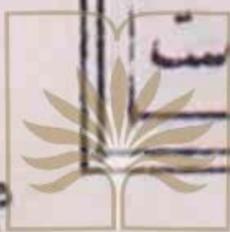
فلهذا

فلهذا این حقیر مقر بقصور و تقصیر با صل مسئله

بیش از سایرین خبیر و بحقیقت این مرحله بهتر از

دیگران بصیر است فاستمع لما یتلی علیک و لا ینبئک

مثل خبیر چه هر کس که از منتسبین این فرقهٔ محقه

و نا منکرین تقریر این مرحله را کرده و شنیده ایم غالبا

چنین دیده ایم که با بکلی از مطلب دور است و نا قصهٔ

از قصه های این فسانه بیان نموده و نغمهٔ از نغمات

این ترانه سروده است زیرا که از این مراحل بکلی بیگانه

بوده است پس در این صورت نباید حرف هر کس را در این

مرحله قبول نمود و انرا میزان مسئله قرار داد سرگذشت

عهد گل را از نظیری بشنوید عندلیب اشفته تر

میگوید این افسانه را بالجمله چون این مقدمه را دانستی

پس بدانکه نزاع اغلب حضرات فی الحقیقه با این فرقهٔ

محقه در مقام نبوت مطلقه جناب محمد مصطفی و ولایت

کلیّهٔ کبرای علی مرتضی علیهما و علی اولادهما الاف التحیة

والثناء است که علمای اعلام و مشایخ عظام در کتب

و رسائل خود به حجج و دلائل عدیده مشروح و مفصّل

مبرهن و مدلّل فرموده اند و از جملهٔ ادلّهٔ و براهین ما

در اثبات این مرتبه و مقام از برای آن رسول انام و

سایر ائمّهٔ کرام علیهم السّلم اینست که میگوئیم چون خداوند

تبارك و تعالی اجلّ و ارفع و اعلی و منزّه و مقدّس و

مبرّا است از صفات مخلوقات از حقایق و اکوان و جواهر

و اعیان و آنچه که باینها عارض میشود از تغیّر و تبدّل

و ترقّی و تنزّل و حلول و اتّحاد و مباشرت با مخلوقات که از

صفات اجسام و اجساد است پس لامحاله باید واسطهٔ

باشد میان او و سایر مکوّنات در احداث و ایجاد و افاضهٔ

فیوضات تشریعیّه و تکوینیّه بکافّهٔ عباد و همچنین

میگوئیم که چون علّت عباد معرفت خداوند جواد است

جناب
صح

دمعرفة

و معرفة او جلّ شانه بکنه ذات از برای احدی از احاد موجودات

ممکن و متصوّر نیست بلکه معرفة او عبارت از معرفة

صفاتست یعنی شناسائی او عبارت از شناختن

اوست جلّ شانه بصفات جلالیّه و جمالیّه و ایات و

علامات الهیّه پس لا محاله باید از برای ان ایات و علامات

و ان اسماء و صفات مظهری قرار دهد از مخلوقات خود

که ایهٔ کبرای معرفت باشد و همه خدا را بان ایهٔ کبری

بشناسند و جمیع صفات الهیّه را در او مشاهده نموده

وصف کنند خدا را بهمان صفات که خود را بان ستوده

و ان واسطه و ایهٔ کبری باید اشرف مخلوقات و اکمل

موجودات و اقرب مکوّنات و اشبه مصنوعات باشد

در صفا و نورانیّت بمشیّت امکانیّه و قدرت فعلیّه

الهیّه و ان عبارت از حقیقت مقدّسهٔ محمّدیّه و نفس

کلیّهٔ الهیّه است که خداوند قدس و عزّت ان حقیقت مقدّسه را

محلّ مشیّت و مظهر قدرت و مصدر رحمت خود قرار داده
است که همه اوامر و نواهی و احکام خود را از آن حقیقت
صادر نموده جمیع فیوضات غیر متناهیه و صفات جلالیه
و جمالیه را از برای همه بوساطت آن نفس کلیّهٔ الهیه
ظاهر فرموده است پس اوست فیض وجود [واسطه] و رابطهٔ غیب و
شهود و سلطان مملکت وجود و عنوان معرفت ملک
ودود سایهٔ رحمت مایهٔ نعمت خواجهٔ ارض و سما سرور
هر دو سرا و همچنین است در رتبه و مقام سایر ائمهٔ انام
که خلیفه و قائم مقام او هستند در ادای فیوضات
بسوی خلق خاصّه ولیّ مطلق و وصیّ برحق خاتم
ما سبق فاتح ما علق نور رحمن شیر یزدان دست خدا
راه هدی جناب علیّ مرتضی که در رتبهٔ ولایت با شمس
نبوّت توام است و در مقام خلافت با ختم رسالت ابن
عمّ آن بهتر دو عالم و این مهتر دو کون آن سرور

رسالت و ابن صفدر وغا آن ختم انبیاست کزو یافت

کر و فر هم ملک نبوت و هم مخزن اصطفا وین شاه

اولیاست که از قدر و احترام ذاتش مشرف است بتشریف

انّما محکوم این دو حکم قضا آمد از قدر مأمور

این دو امر قدر آمد از قضا ازا ست چرخ تابع و اجرام

زیر حکم وین راست سدره منزل و عرش است متّکا

دانی حدیث لحمک لحمی ز بهر چیست کاین هر دو

تن یکیست یکی را مبین دوتا بالجمله خداوند منّان

اند و گوهر پاک وآن دو ضیاء تابناک را سلطان قرار

داده است در همهٔ عوالم امکان و مراتب اکوان و همچنین

سایر ائمّهٔ هدی نسبت بهمه ماسوی پس ایشانند

مظاهر جلال و جمال و مصادر افعال خداوند متعال

و امنای حق داور و اولیای خداوند اکبر فرمانفرمایان

عالم تمنا و قدر و لیکن با همه اینها در این سلطنت و استیلا

قضا

نه استقلالی دارند و نه شرکتی با خدا و نه تفویض شده است امور بانها باین معنی که ایشان بدون استمداد از خداوند جواد باین سلطنت رسیده و یا بالشراکه به تدبیر امور عباد مشغول بوده و یا خدا دست از سلطنت خود برداشته و امر خلق و رزق و موت و حیات را بانها واگذاشته باشد زیرا که همه اینها کفر است و زندقه و مخالف عقاید فرقه محقه و منافی ادله توحید خداوند مجید و پروردگار حمید است که منفرد و متوحد است در ذات و صفات و افعال و عبادت بلکه ایشان عبدی هستند مرزوق و نوری هستند مخلوق و بنده هستند از بندگان خاص خدا که در مقام فقر و فنا و اضمحلال در جنب عظمت و جلال خداوند متعال جناب انا بکلی از خود خالی شده خود را در جنب هستی حق نیست کرده بسر منزل فنا رسیده تا

فقر بر سر گذاشته و به افتخر کفته در تحت تجرید مستقر

گشته و در بحر توحید شناور بوده گوش بفواره بد

داده منتظر ایستاده اند که هر چه بشنوند انگویند

و هر چه گویند ان کنند عِبادٌ مُکرَمُونَ لا یَسبِقُونَهُ

بِالقَولِ وَهُم بِاَمرِهِ یَعمَلُونَ بالجمله ایشان در مقام

بندگی و عبودیت اصلا اراده از خود ندارند بلکه

هر چه میکنند همه بامر خداست و اذن و اراده اوست و

در هر ان باید مدد جدید از جانب خداوند مجید بایشان برسد

و اگر انی خداوند احد فیض و مدد خود را از ایشان

قطع کند بکلی متلاشی و مضمحل و فانی خواهند

بود مجملا اینست اصل مذهب حقیقت مطلب

کم محل نزاعست میان ما و حضرات و این مطلبیست

که احدی نمیتواند بران نکته بگیرد خواه عالم باشد

خواه عامی و همه علماء از متقدمین و متاخرین و

صنادید معاصرین با ما در این مدعا شریکند و اصلا
مارا با انها مخالفتی نیست و انهارا با ما معارضتی نه
مگر بعضی از ارباب عمایم و پارهٔ از عوام الناس که بجهة
بعضی از اغراض و امراض بمقام اعراض و اعتراض مدّ
از استماع این مطالب اظهار انضجار و انقباض می
کنند و الا همهٔ علما و حکما و صاحبان فهم و ذکا با ما
درین مطالب موافقت دارند و ما با انها کمال موافقت
داریم و روی کلام ما بر کسانیست که بی جهة با ما بحثها
میکنند و نفهمیده عداوت میورزند و حال انکه مطلب
ما مطلبیست که روشنتر از ماه و افتابست در وسط سما
و شاهد ما بر این مدعا که اصل مطلب و محل نزاع
حضرانست با این دعاگویان وجود مسعود سلطان
زمانست که شاه جهانست و ماه اسمان خسرو نیکوان
مهتر خسروان خواجهٔ تاجداران خاتم شهریاران سایهٔ

رحمت یزدان مایهٔ نعمت پروردگار منّان باسط بساط
امن و امان و ماحی کفر و طغیان و حامی دین و ایمان
دانندهٔ آشکار و نهان زیبندهٔ تاج کیان اعدل
الملوک و اعلاهم و افضل السّلاطین و اسخاهم الخلق
تحت ظلال اعلامه والرّزق عند خلال اقلامه
القادر القاهر ذو المناقب والمفاخر عالی الهمم
ولی النعم المجاهد فی سبیل الله والنّاصر لدین الله
ناصر الدّین شاه قاجار خلّد الله
ملکه و سلطانه که اکنون خداوند بیچون آن وجود
مسعود همایون را سلطان قرار داده است در همهٔ
ممالک ایران و مقرّر داشته است زمام اختیار
انام را در قبضهٔ اقتدار و کف کفایت آن سلطان با عز
و تمکین و حکمران دنیا و دین پس او ست امروز در روی
زمین حافظ شریعت سیّد المرسلین و مروّج طریقهٔ

سید الوصیین واوست مدبر امور عباد و حافظ ثغور و

بلاد و ناشر عدل و داد و کاسر شوکت اهل فتنه و فساد

واوست منبع فیض و رحمت و معدن جود و کرامت و

مصدر قدرت و مظهر کبریا و هیمنت و صاحب رایت

سلطنت و ولایت ولیکن شهنشاه عادل و باذل دین

پناه درین سلطنت و ولایت و این همه اختیار و

اقتدار و هیمنت و بذل و بخشش و نعمت و قهر و

غضب و نقمت و افاضه فیض و رحمت با هل مملکت

از نوکر و رعیت نه شرکتی با خدا دارند و نه خدا دست

از سلطنت خود برداشته و با یشان واگذاشته بلکه

ایشان بنده هستند از بندگان خاص خدا که بمحض

فضل و رحمت این نعمت عظمی و سلطنت کبری را با یشان

فرموده است وَذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ تُؤْتِي

الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ

عطا

وتذل

وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر

وهمچنین است وزیر اعظم ودستور معظم السلطان جم

خدم وخاقان فرشته حشم نسبت بخود ایشان کرانکار

عز وجلال اوزا واسطه قرار داده است میان خود وسایر

رعایا در اخذ وعطا وایصال فیضها ونعمتهای نامتناهی

پادشاهی وتبلیغ اوامر ونواهی وتدبیر امور ممالک

ورسیدن کی بعرایض حاجات نوکر ورعیت وترویج

امر سلطنت ومختار ومقتدر فرموده است اورا در

اجرای فرامین واحکام وعزل ونصب عمال وحکام و

تمشیت مهام انام وهمچنین قرار داده اند آنجنابرا از برای

همه اولیای دولت قاهره سران وسرکردگان عساکر

منصوره ونگهبان کرده اند ایشانرا در همه ممالک

محروسه ایران پس اوست چشم بینا وگوش شنوا و

زبان گویا ودست توانای پادشاه جم جاه عالم پناه واو

مظهر جلال و مصدر افعال حضرت اقدس بی همال زیرا
که او هرچه دارد همه از سلطان زمانست و هرچه میگوید
از جانب ایشان و آنچه میکند بامر و حکم ایشانست اصلا
از خود حکمی ندارد بلکه حکم او حکم پادشاهست و قول او
قول پادشاه و اطاعت او اطاعت پادشاهست و مخالفت
او مخالفت پادشاه است و جلال او جلال پادشاه است
و شوکت او شوکت پادشاه نه او شریکی با پادشاه دارد
و نه استقلالی در این همه زمانیست و جناب معنی پادشاهان
ملک و سلطنت خود دست برداشته و سلطنت را
بالمره باو واگذاشته بلکه آنجناب با اینهمه اختیار و
اقتدار و حشمت نوکریست از نوکران پادشاه چنانچه که
او را از میان نوکران خود بجهة کمال عقل و فراست و غایت
فطانت و ذکاوت انتخاب فرموده از کمال عز و قدس
و جلال خود که اجل و ارفع است از اینکه خود بنفسه مباشر

امور باشند و همه رعایا و برایا از اعلی و ادنی با ایشان
معاشر باشند سیاست ملک و ریاست ناس را بکف کفایت
آنجناب سپرده اند که همه رعایا و عامه برایا در هر بلدی
از بلاد بامر و حکم او مطیع و منقاد بوده بدستور العمل
او رفتار کنند و همچنین بلکه اعظم از اینست امر در باب
وساطت و ولایت و ریاست و سلطنت جناب رسالت
مآب و جناب ولایت مآب و سایر ائمه اطیاب از جانب
جناب رب الارباب که او است ملک دیان و مالک و
سلطان و ایشان امنا و اولیای او هستند در همه
عوالم امکان و مراتب اکوان و خلیفه و قائم مقام او
هستند در تبلیغ اوامر و نواهی و افاضه فیوضات
و نعمتهای نامتناهی الهی و سائس و رئیس و راعی و
نگهبان هستند از جانب خداوند منان و پروردگار
رحمن در اجرای احکام خداوند علام و تمشیت مهام انام

و تربیت بندگان و تولیت امور ایشان و حفظ و حراست
همه از طغیان طاغیان پس ایشانند چشم بینا و گوش
شنوا و زبان گویا و دست توانای خدا که خداوند بینیاز
ایشان را از آغاز ممتاز کرده و از میان بندگان خود
بجهت صفای قابلیت و کمال نورانیت و نهایت اعتدال
و استقامت امتیاز داده در همهٔ ملک و ملکوت و عوالم
جبروت و ناسوت و دنیا و آخرت و غیب و شهادت ایشان را
مهیمن و مقتدر فرموده و بر همهٔ ذرات و ممکنات ایشان را
ولی و مدبر قرار داده اختیار و اقتداری به ایشان داده
است که از برای احدی از آحاد موجودات نداده و قدرت
و قوت و سلطنت و احاطه و هیمنتی با ایشان عطا فرموده
که عقول انبیا و اولیا در درک مراتب عظمت و کبریای
ایشان حیران است چنانچه در زیارت جامعهٔ کبیره فرموده‌اند
اتاکم الله ما لم یؤت احداً من العالمین و نیز فرموده‌اند

فبلغ الله بکم اشرف محل المکرمین واعلی منازل المقربین
وارفع درجات المرسلین حیث لا یلحقه لاحق ولا یفوقه
ولا یسبقه سابق ولا یطمع فی ادراکه طامع پس در
این صورت چگونه وصف توان کرد مقامات ومراتب
ایشان را وچگونه باحصا میاید فضایل ومناقب ایشان
تا کار بغلو برسد زیرا که غلو انست که شخص افراط کند در
مدایح ومحامد شخصی وانرا برای او وصف ومحامدی
بیان کند که او فاقد ان محامد باشد وبجهت او مقامی
قرار دهد که او صاحب ان مرتبه ومقام نباشد واین در
صورتیست که از برای محامد ومدایح ومقامات او حدی
ونهایتی باشد وحال انکه از برای مقامات ومراتب
ومدایح ومناقب ایشان نه غایتی هست ونه نهایتی مگر
مرتبه الوهیت که انجا عدم بحت ولیس محض هستند و
ایشان هرچه در مدارج عالیه ومقامات متعالیه سیر

کنند از مرتبهٔ عبودیت بیرون نمیروند و بذات بیچون نمیرسند ما للتراب و رب الارباب و نعم ما قال الشافعی فی هذا الباب اولوا النهی عجزت عن وصف حیدرة والعارفون بمعنی ذاته تاهوا ان قلت بشرا فالعقل یمنعنی واختشی الله فی قولی هو الله بالجملة شخص

چون

تنزیل داد ایشانرا از مرتبهٔ الوهیت بمقام مرتبهٔ عبودیت و از برای ایشان در مقام معرفت دو مقام قرار داد یکی

در دو مقام بشریت

مقام بشریت و یکی مقام نورانیت و تنزیه کرد ایشانرا از همهٔ نقایص ان مرتبه و مقام که از برای سایر بشر متصور است و توصیف کرد ایشانرا در مقام نورانیت بهمه کمالات امکانیه و اخلاق ربانیه و صفات فعلیهٔ الهیه بعد از ان هرچه در محامد و اوصاف ایشان بگوید از عهدهٔ عشری از اعشار ان نمیتواند براید چنانچه جناب امیر مؤمنان همین معنیرا از برای معرفت خود شان

بر نورانیت قرار داده و فرموده اند یا سلمان و یا جندب

معرفتی بالنورانیة معرفة الله و معرفة الله معرفتی بالنورانیة

تا میفرمایند در آخر همین حدیث علم یا اباذر انا عبد الله و

خلیفته علی عباده لا تجعلونا اربابا و قولوا ما شئتم فی

فضلنا انکم لا تبلغون کنه ما فینا و لا نهایته ان الله

قد اعطانا اکبر و اعظم مما یصفه واصفکم او یخطر علی

قلب احد کرو در مقام دیگر فرموده اند نزلونا عن

الربوبیة و ارفعونا عن خطوط البشریة و قولوا فی فضلنا

ما شئتم فانکم لا تبلغون کنه ما جعله الله لنا و لا

معشار العشر لان البحر لا ینزف و سر الله لا یوصف و در

حدیث دیگر باز وارد است که فرموده اند نزلونا عن

الربوبیة و نزهونا عن حظوط البشریة و قولوا فینا ما شئتم

خلاصه این معنی بچندین لفظ و چندین طریق از ائمه اطهار

علیهم السلام ماثور و در السنه و افواه مشهور است و ما حصل

معنی انها اینستکه فرموده اند ما را نازل کنید از مرتبهٔ

الوهیة و تنزیه کنید ما را از لوازم بشریت و بگوئید در

فضایل ما آنچه که دل شما میخواهد که در یا تمام نمیشود

و سر خدا بوصف نمیاید خوب میگوید شاعر آل

پیغمبر امینان خدای اکبرند آدمی زادند اما از آب و خاک

دیگرند باب فیض حضرت بیچون و فیاضند خود

گرچه مشتقند اما فعل حق را مصدرند نزلونا گو

نگشته سد راه سالکان از ربوبیت نمیگفتند

شان نازلترند با وجود دادن تنزیلشان از اینمقام

در مقام وصف ایشان عقلها کور و کرند بالجمله اینست

میزان معرفت ایشان که صراط مستقیم و نمط وسطست

که نه افراطست و نه تفریط پس کسانیکه نسبت الوهیت

بایشان میدهند و از برای ایشان خدا قائل نیستند

غالی هستند و کسانیکه مقام ایشانرا منحصر بمقام بشریت

ایشان صح
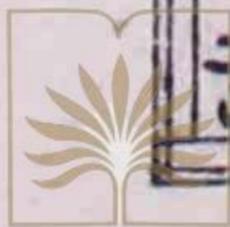
واز برای امر را مشتبه کرده وچنین بنظر ایشان داده

اند که طریقهٔ ما بخلاف طریقهٔ علماء راشدین و

فقهاء مجتهدین است واین سلسلهٔ علیه نعوذ بالله

همهٔ علماء سلف وخلف را قدح مینمایند واین علوم ظاهره را

از معقول ومنقول بالمرّه ردّ میکنند وهمچنین بشهادت

جناب سیّد الشهداء روحی له الفداء قائل نیستند و

اعتقاد بشریعت ندارند خلاصه از این قبیل مفتریات

که اغلب آنها از اعتقادات ملاحده وطایفهٔ غلاة خذلهم

الله تعالی است باینفرقهٔ امامیه نسبت داده وجمعی از

عوام وبعضی از علما را مشتبه کرده اند که اینها از اعتقادات

طایفهٔ علمای شیخیه است وحال آنکه اینفرقهٔ محقه از همهٔ

این مفتریات بری وبیزارند ومعتقد اینها را کافر وبیدین

میدانند تا بین خدا حکم کند میان ما وکسانیکه این

قبیل افتراها را بما می بندند ونسبت میدهند وحال
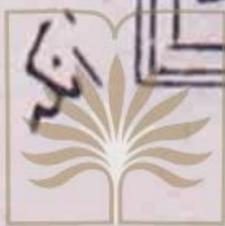
انکه میدانند که ما همه علما از متقدمین و متاخرین از
صدر اول و شیخ مفید تا سید سند اقا سید مهدی
بحر العلوم و شیخ المشایخ شیخ جعفر مرحوم و سید العلی
اقا سید علی الطباطبائی که اوستاد والد ماجد علامه
بود از ارکان اسلام میدانیم و همه انها از مشایخ اجازات
ما هستند بلکه در همه علوم استناد ما بانهاست جزاهم
الله عنا و عن الاسلام خیر الجزاء چه اگر انها نبودند
اثار نبوت و ولایت بالمره مندرس و قواعد مذهب
و ملت بکلی منهدم و منطمس می بود و هم چنین طریقه این
فرقه محقه در معقول و منقول و علم فقه و اصول
بعینه طریقه انهاست و شاهد اینمدعا کتب استدلالیه
است که ما در علم فقه و اصول تصنیف کرده ایم مثل شرح
تبصره علامه و شرح خاتمه کشف الغطاء شیخ جعفر
مرحوم و رساله حیدریه و رساله صومیه در علم

فقه و مثل رسالهٔ اجماعیه و مباحث الفاظ و فوائد

اصولیه در علم اصول که همهٔ اینها را شیخ مرحوم مرقوم

داشته اند و رسالهٔ در حجیه مظنه و سایر مسائل

اصولیه که والد ماجد مرحوم نوشته و کتاب دلائل

الاحکام که این حقیر در ایام مجاورت و تحصیل در عتبات عالیات

بمعرض تحریر آورده و عالم الفخر نحریر شیخ محسن آل خنفر

که مسلم کل بود و سایر علما و مشایخ نجف اشرف و کربلای

معلی بخط خود شان تصدیقات و اجازات در همان کتاب

نوشته اند و همچنین است سایر کتب فقهیه و اصولیه

از سایر علماء این سلسله علیه هر کس آنها را ملاحظه

و مطالعه نماید میداند که ذره از طریقه آنها پا کنار

نگذاشته اند و خلافی در طریقه اجتهاد و فقاهت با آنها

نداشته و ندارند و کذلک در خصوص شهادت جناب

سید الشهداء علیه و علی آبائه و اولاده الاف التحیة

والثناء کتابی که در اسرار شهادت انحضرت سید مرحوم
نوشته اند و قصاید و اشعاری که شیخ مرحوم در مرثیه
انحضرت گفته اند همه جا معروف و مشهور است و اهتمام
علما و عوام ما در عزاداری سید الشهدا دارند چیزی
مخفی و مستور نیست بلی فرقیکه میان ما و حضرات
در خصوص شهادت انحضرت هست اینست که ما زنده
و مرده ایشان در تصرف باطنی تفاوت نمیگذاریم و سر
مبارک انحضرترا که در سر نیزه قران تلاوت میفرمود
شعور ان سر را از ادراک و شعور کل اهل روی زمین بیشتر
میدانیم و دیگر ما قائلیم بطهارت خون مبارک انحضرت
طهر و طاهر و مطهر و ساکن در خلد است چنانچه امام
علیه السلم در زیارت انحضرت فرموده اند اشهد ان
دمک سکن فی الخلد واقشعرت له اظلة العرش بخلاف
بعضی از حضرات که هیچ حیا از سید الشهداء نمیکنند و

و بعضی از حضرات خون انحضرت ع

بکمال جرأت و جسارت بعدم طهارت آن خون طیب طاهر

فتوی میدهند و قیاس میکنند اهل عصمت و طهارت را

که آیهٔ طهارت در شأن ایشان نازل شده است بخود شان

و حال آنکه ایشان از قیاس بنا بر ناسزا عنوان کرده خوب میگوید

شاعر کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نوشتن

شیر شیر این یکی شیر است که آدم میخورد وان دگر شیر است

که آدم میخورد خلاصه مقصود حضرات از اینهمه افتراها

و تهمتها همین است که جمعیرا مشتبه کرده و آنها نیز بدون

رسیدگی باعتقادات این فرقهٔ محقه بنای اختلاف

و تفرقه بگذارند چنانچه جمعیرا از عوام الناس بلکه از

خواص هم بهمین طور ما مشتبه کرده اند که بهمین جهة با ما

بنای مغایرت و مخالفت گذاشته و میگذارند و لیک

این قسم از مخالفین که امر برآنها مشتبه شده باشد کار شان

سهل است و با یکدو مجلس ملاقات با علمای این سلسلهٔ علیه

اگر از راه دینداری استفساری کنند رفع اشتباه میشود
واختلاف بر ایتلاف مبدل میگردد ولی عجبی که باین قسم
از مخالفین همین است که چرا رجماً بالغیب حکم میکنند بدون
معاشرت با علمای این فرقه و بدون اطلاع واستحضار
از مشرب و مذهب کسیکه شیعه ایست از شیعیان اثنی
عشریه و عالمیست از علمای امامیه بنای توبیخ و تعییر
بلکه لعن و تکفیر میگذارند و بطور مخالفت و مغایرت
حرکت میکنند و اگر بشهر و بلد ایشان وارد شوند بزیارت
ایشان نمیروند و دید و بازدید با ایشان نمیکنند و حال
آنکه نه او را دیده اند و نه از زبان او چیزی شنیده اند باری
خود دانند بنده با کسی کاری ندارم البته تکلیف خود را
در این دیده اند و بخدا هم جواب خواهند داد که چرا بی
جهت شق عصای مسلمین میکنند و میان بندگان الله و
رعیت و مملکت پادشاه اختلاف و تفرقه میاندازند

هست صح

قسم دوم

قسم دویم از حضرات که اختلاف با این فرقهٔ محقه دارند

اشخاصی هستند از جهال طلبهٔ علوم دینیه که شغل ایشان

همیشه قیل وقال است و مایهٔ علمشان مراء و جدال و نزاع

ایشان با علمای این سلسلهٔ علیه محض از راه جهالت و عدم

علم و معرفتست به بعضی از اصطلاحات حکمت و برخی از

مقامات معرفت زیرا که این علوم در واقع و نفس الامر

فن ایشان نیست منحصر است بعلوم قشریهٔ نحویه و منطقیه

واصلا از اصطلاحات حکمت الهیه و مقامات معارف

ربانیه اطلاع واستحضاری ندارند لهذا نفهمیده بمقام

بحث و ایراد امده میگویند که شیخ مرحوم در مسئلهٔ علم

خدا و مسئله علل اربعه و مسئلهٔ معراج و معاد خطا

کرده و بضلالت افتاده از برای خدا دو علم قایل شده

یکی علم قدیم و یکی علم حادث و ازاین لازم میاید که علم خدا

حادث باشد بحدوث اشیاء و در مسئلهٔ علل اربعه هم

بلکه فن ایشان نیست نخ

ائمه علیهم السلام را علت فاعلی و مادی و صوری میدانند
و از این هم لازم میباید که ائمه هدی صانع موجودات و مادهٔ
ایشان مادهٔ مخلوقات باشد و در مسئلهٔ معراج و معاد
هم با انفاء مثل و عدم عود اعراض قائلست و از این لازم
میباید که معراج و معاد روحانی باشد و اینها همه ناشی است
از عدم معرفت با صطلاحات حکمت و عدم تتبع و ممارست
با خبار ائمه اطهار که همهٔ اینها را ائمه اطهار علیهم
السلام بیان فرموده اند و شیخ مرحوم از خود چیزی نگفته
بلکه هرچه فرموده اند همه ماخوذ از کلام خدا و اخبار
ائمه هداست اما در مسئلهٔ علم شیخ مرحوم فرموده اند
از برای خدا دو علمست چون در مخصوص اخبار متواتره از
عترت طاهره وارد است که از برای خدا دو علمست یکی علم
قدیم که مختص خداست و آن عین ذات خداست و خدا با ین
علم عالمست بهمه اشیاء و اشیاء در ذات خدا نیستند نه قبل

از ایجاد و نه بعد از ایجاد بنحو اشرف و نه بار تا صوره چنانچه
صوفیه و حکما گفته اند و یکی علم حادث که آنرا تعلیم کرده است
بر انبیا و اولیا و ملئکه و محمد بن یعقوب کلینی علیه الرحمه
در اصول کافی از برای این یک باب علیحده قرار داده است
و اینکه این علم را خدا بخود نسبت داده است از بابت شرافتست
و از این لازم نمیاید که علم خدا باشیا حادث باشد و اما
مسئله علل اربعه پس اینهم مفاد اخباریست که از ائمه اطهار
وارد است که فرموده اند علة الاشیا صنعه و صنعه لا
علة له و مراد شیخ مرحوم از علل اربعه در ایجاد عباد و خلقت
صور و مواد صنع و مشیت خداوند جواد است که همه موجودات را
بفعل و مشیت خود ایجاد فرموده است پس علت ایجاد و خلقت
صور و مواد حقیقه فعل و مشیت خداست و اطلاق اینها
با ئمه اطهار علیهم السلم هم باین اعتبار است که ایشان محل
مشیت و مقصد فعل و مظهر رحمت خدا هستند و الا حاشا
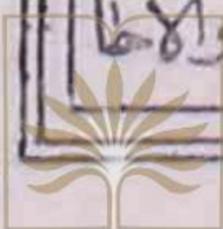
وکلا که همه هیچ ما بالاستقلال صانع موجودات و خالق
این مصنوعات باشند و نعوذ بالله ماده و صورت ایشان
ماده و صورت باشد از برای سایر مکونات چه اینها همه
کفر است و زندقه و ما بیزاریم از این اعتقادات فاسده کاسده
خلاصه این دو مسئله از مسائل غامضه حکمت است
که محل نزاع است میان شیخ مرحوم و سایر حکماء و تحقیق
آن منوط است بر بنای مذاق حکما و اصطلاح آنها در شرح ما که
مشروح و مفصل در محل آنها این دو مسئله را مبرهن
و مدلل فرموده اند ولی تفصیل آنها فراخور فهم
عوام نیست و دخل بفن حضرات هم ندارد که دخل معقولات
کرده در این فنها بر شیخ مرحوم بحث کنند بلکه باید مدتها
درس بخوانند تا اصطلاح یاد بگیرند بعد از آن اگر ایرادی
دارند بکنند و اینکه این حقیر فی الجمله اشاره کرد محض
از برای دفع توهم و رفع تهمت است و من باب تمیش بود و الا

مسئله علم و علل و تنزلات و اصطلاح

مقام

مقام مقام بیان تفصیل این قبیل مسائل نیست و همچنین
امر در مسئلهٔ معراج و معاد که حضرات از جهة عدم فهم
معنی مراد و جهل ایشان بر حقیقة اجسام و اجساد اصلیه
و عرضیه این توهم را کرده اند که شیخ مرحوم بمعراج جسمانی
و معاد جسمانی قائل نیست و حال آنکه آنجناب کافر میدانند
منکر معاد و معراج جسمانی را و همه جا تصریح فرموده اند
باینکه جناب رسالت مآب با همین جسم و جسد مطهر
و مقدس و با همان نعلین که در پا داشتند پا بعرش اعلی
گذاشتند و مراد ایشان از القاء مثل که فرموده اند اعراض
آن جسم شریف و عنصر لطیفست که آنها را گذاشت و بدون
خرق و التیام از همهٔ آسمانها گذشت و بعبارة اخری جسم
مبارک خود را لطیف نمود تا آنکه بمقام قاب قوسین او ادنی
در طرفة العین صعود فرمود و همچنین تصریح فرموده اند
باینکه معاد و حشر اجسام و اجساد عبارت از عود روح است بهمین

جسم
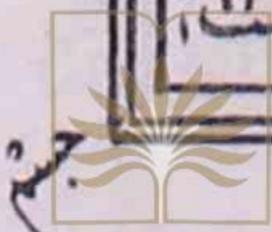
جسم جسد محسوس و ملموس ولی بعد از تصفیه و رفع کثافات
ذنوبیه که بهمان اجسام و اجساد اصلیه نورانیه عارض شده
بوده چه این معنی از جمله بدیهیات عالمست که این اجسام و اجساد
با این کثافات و کدوراتیکه در این دار دنیا بانها عارض
شده است نه قابلیت دخول به بهشت دارند و نه طاقت خلود
در جهنم خلاصه اینست مراد آن مرحوم در عود اجسام و اجساد
اصلیه و عدم معاد اعراض ذنوبیه که در مسئله معاد
بیان فرموده اند[۲] ولی امر این قسم از مخالفین هم سهلست
اگر انصاف را پیشنهاد کرده و از راه عناد و لجاج نیایند
و مقصودشان فهمیدن معنی مراد باشد بکتب و رسائل
آنجناب که مشتملست بر بیان همین مسائل و خود آن بزرگوار
در هر جا مراد خود را بیان فرموده است رجوع کنند از برای
همه واضح و عیان خواهد بود که حق با آن جناب بوده است و اینها
خلاف فهمیده و بی جهت با آن بزرگوار اختلاف و دشمنی اند

۲ و حضرات منزل نشده و نفهمیدند با آن مرحوم بحث و نزاع کرده اند ع

قسم سیم و از کسانیکه با این فرقهٔ محقه عداوت و عناد میورزند اشخاصی هستند که عداوت انها با این سلسلهٔ علیه محض از راه حب ریاست و جاه است که علمای این سلسلهٔ علیه را مخل ریاست و جاه خود دانسته در مقام انکار و اکراه ایستاده بعضی نسبتهای بیجا بعلمای این سلسله داده میخواهند باین تهمتهای بی معنی و نسبتهای بیجا مردم را از دور ایشان متفرق و پراکنده نموده سد راه ایشان باشند که مبادا ارادتی باینها رسانند و ایشان هم باین واسطه مثل انها مال دنیا جمع کرده صاحب ریاست باشند گویا علمای این سلسله را هم قیاس بعضی از اشباه ناس کرده اند که نهایت همت ایشان در این نشاء دنیا شهرت و مسلمیت میان عوام کالانعام است و جمع حطام دنیا از حلال و حرام و ریاست و تشخص ما بین الانام است چنانچه خدا در ایات متعدده بحسب تاویل از حال این

قبیل اشخاص خبر داده و توبیخ و تعییر نموده است علما

پناه می بریم بخدا از این حالت که عمر عزیز خود را از بدایت

تا نهایت در تحصیل مال دنیا تلف و همت خود را بر نقض

ورد اهل معرفت و محبت صرف نموده شهرت و مسمیت را

وجهه همت ساخته در تحصیل علوم اکتفا ما بدنی

مرتبه انها نموده اصلا بفرضی نا لا تر از انها نپرداخته

تکالب بحطام دنیا کرده از ثلث و وصایای اموات و احیا

و اموال ایتام و فقراء صاحب دولت و ثروت شده دنیا را

از دبدبه زرق و شید و اسباب اعام فریبی پر کرده راه عوام

بیچاره را بزنیم و بندکان خدا را از سلوک طریق حق منع کنیم

و حال انکه در نظر عاقل همه اینها پوچ و بیجا صلست و

کارهائی است لغو و باطل و هرکز مرد عاقل باین چیزها

کرد و اندک زمانی فانی و زائل خواهد شد مغرور نمیشود

و حسرت نمیکشد بلکه عبرت میکیرد از انبیا و اولیا و صلحا

واتقیا که از دنیا و ما فیها گذشته و اعراض کرده اند و کفایه
میکند از برای ما در موعظه و نصیحت حالات جناب ولایت
ماب که ضرار بن ضمره در نزد معاویه بعد از بیان اوصاف
انحضرت گفت اشهد بالله لقد رایته فی بعض مواقفه
وقد ارخی اللیل سدوله وغارت نجومه وهو قائم فی محرابه
قابض علی لحیته یتململ تململ السلیم ویبکی بکاء الحزین
فکانی الان اسمعه وهو یقول یا دنیا یا دنیا الی تعرضت
ام الی تشوقت هیهات هیهات لا حان حینک غری غیری
لا حاجة لی فیک وقد طلقتک ثلاثا لا رجعة بعدها
فعمرک قصیر وخطرک یسیر واملک حقیر آه آه من قلة
الزاد وبعد السفر ووحشة الطریق وعظیم المورد
پس بدان ای عزیز من اینست شعار انبیا و اولیا و ابرار و
اخیار و بزرگان دین چنانچه معروفست شیخ مرحوم سه
دفعه جمیع ما ملک خود را در راه خدا داده و هرچه داشت
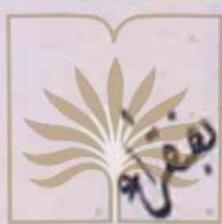
بفقراء بذل کرد چیزی از برای خود باقی نگذاشت و هم چنین
والد ماجد علام حجة الاسلام مرحوم چهل سال بود که در
مملکت اذربایجان مرجعیت و ریاست داشت و در حین
وفات مبالغی قرض از برای ما گذاشت و رفت و بنده
هرچه داشت و نداشت فروخته بقرض ایشان دادم و
این را که عرض کردم نه از بابت شکایت و کفران نعمت است
بلکه از بابت مثل و حکایت بود از حالت علمای این سلسله
علیه که ادنی جود ایشان دنیا و ما فیها است و همیشه قناعت
بقدر کفایت کرده کمال اعراض و عفاف از فوق کفاف
دارند در این صورت خیلی تعجب است از بعضی که علمای مارا
باین حالت مخل دنیای بی خود میدانند و بهمین جهت
بنای تفرقه و عداوت میگذارند و بر ریاست ناقابل خود
میترسند و حال انکه این خبط عشوا و خیال بیجاست که
از غایت پستی فطرت باین خیال افتاده‌اند والا بحول الله

اعراض

کسی چشم به جیفهٔ گندیدهٔ آنها ندوخته و آخرت خود را
بدنیای آنها نخواهد فروخت بلکه علمای ما باینطورها
جمع حطام دنیا را که خون دل ارامل و ایتام است مایهٔ
خسارات دنیا و آخرت خود میدانند چه اگر نه این بود همه
میدانند که راه این امور را بهتر از همه میدانستند و
جمع اموال دنیا را بهتر از آنها میتوانستند ولی اوقات
خود را اشرف از این میدانند که باین چیزها صرف کنند
دیگر در این صورت نمیدانم ترس اینها از چه بابت است
ما را که با دنیای آنها کاری نیست آنها را با ما چه کار است
بگذارند تا آسودگی و فراغت بقیهٔ که مردم در گوش دارند
در بیاریم بلکه از خواب غفلت بیدار شده هوش پیدا
کنند و گوش بحرف اهل معرفت بدهند تا بی همه حرف
در سر همین است که مردم را خبر نکنید که چه خاک بر سر
آنها بیخته مبادا از دور و بر آنها متفرق شده طالب

اهل

اهل حق باشند و راه حق بروند والا بحث دیگر ندارند

قسم چهارم پس آنها کسانی هستند که عناد و

عداوت آنها نامانه از راه اشتباه هست و نه از بابت حب

ریاست و جاه و نه از جهة عدم معرفت بلکه محض از بابت

بغض و عداوت با خاندان رسالت و اهل بیت عصمت

و طهارت ولی چون نمیتوانند برملا عداوت خود را اظهار

کنند لهذا در عداوت با این فرقهٔ محقه و انکار فضایل

و مناقب حضرت اسد الله الغالب به بعضی از اعذار

متشبث آمده او لا میگویند این مطالب که در معارف

الهیه و حقایق ربانیه و مقامات و مراتب نبوت مطلقه

محمدیه صلی الله علیه و آله و ولایت کلیهٔ علویه بیان

میشود چیزهایی است که شیخ احمد احسائی تازه آورده و

سابق بر این در میان شیعهٔ اثنی عشریه نبوده است ما

سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین و غافل از آنکه هر کسیکه

ادنی بصیرة و نوری و اندک عقل و شعور داشته و بر کتب

اخبار و آثار مرور کرده باشد میداند که این قول قول زور

و از مزخرفات اهل غرور است که میخواهند مردم را باین

حرفها مغرور کرده عوام را فریب داده از حضور بمجالس

علما و تلامیذان بزرگوار که در اقطار و امصار نشر علوم

میکنند محروم و مهجور کنند چه هر کس فی الجمله تتبع در اخبار

و آثار ائمه اطهار و کتب و زبر علما اخیار و روایات اصحاب

کبار داشته باشد کالشمس فی رابعة النهار از برای او

واضح و آشکار خواهد بود که جمیع احادیث و اخبار و خطبها

و دعاها و زیارتها مشتملست به بیان این مراتب و مقامات

و از صدر اسلام تا امروز جمیع علما و حکماء و محدثین سعیها

در نقل ان اخبار و نشر ان آثار کرده رساله ها تصنیف

و کتابها جمع و تألیف نموده عمرها صرف کرده و خونها

نفسها تلف شده است و شیخ ما اجل الله شانه و انار الله

خورده

مع

برخلافانه چیزی غیر از آنچه خدا گفته و ائمه هدی آورده و
گفته اند نگفته و هرچه گفته و بیان نموده است همه را
بدلیل و برهان ثابت کرده است اینک کتب و رسائل واجبه
مسائل که از آنجناب سؤال شده جواب نوشته اند همه
چاپ شده آفاق را پر کرده است و اگر کسی بی شائبه جور
و اعتساف بنظر انصاف به زبر و بینات آنها نظر کند
می‌بیند که هرچه نوشته اند همه موافق آیات کتاب مبین
و روایات ائمه طاهرین و مطابق ضروریات دین است بلی
غایة ما فی الباب اینست که در اعصار سابقه و ازمان سالفه
علمای شیعه اثنی عشریه بجهت شدت تقیه آنچه شاید
و باید متمکن از اظهار و انتشار آن آثار نبودند چه بعد از
آنکه موکب شریف نبوت از ساحت دنیا به جنت علیا
خرامید اصحاب شقاق اسباب نفاق فراهم آورده و ائمه
اطهار علیهم السلام بمقتضای زمانه از ساحت ظاهره

مذمتها

کرانه گزیده در خانه نشستند سیاست ملک وریاست

ناس با آل امیه و بنی عباس بوده دران اعصار کسی را

از اصحاب کبار یارای آن نبود که اظهار تشیع کند چه جای

اینکه اخبار و اسرار ایشان را بر ملا همه جا اظهار کنند

و مناقب ایشان را انتشار دهند سکر بخواص انهم بکمال

خوف و هراس و امر بهمین قرار بود تا زمان دولت آل بویه

که در عهد و عصر ایشان امر شیعه فی الجمله قوة گرفت

و رواجی بهم رسانید و علمای شیعه دران زمان بیشتر

همتشان بر تدوین فروع دین و تألیف کتب در اثبات خلافت

ظاهره ائمه طاهرین و رد مخالفین مصروف بود و این

اسرار را از اغیار مخفی و مستور میداشتند ولی با وجود

این باز نور ولایت ایشان در جلوه و ظهور بود چنانچه از

ابن جوزی مشهور است که در حق جناب ولایت مآب

گفت ما اقول فی رجل اخفت فضائله اعدائه حسدا و اولیائه

حق ها

خوفا و قد ملاءه الخائفین مابین الخفائین با لجمله بعد از
آنکه دولت ایشان منقرض گشت بازگاهی جنگ و ستیز میان
سلاطین بود و گاه قتل و غارت مغل و چنگیز گاهی فرنگ
عجم بود گاهی شورش عرب تا امر سلطنت منتقل گشت به
سلاطین صفویه و در آن عهد هم اگرچه از قوت و شوکت
و امتداد دولت ایشان تقیه بالکلیه برداشته شد و
علمای شیعه بنای نشر علوم گذاشتند ولی ایشانرا نیز
در آن اوان آنقدر فرصت شد که مشغول جمع و تألیف
متشتتات اخبار و متفرقات آثار ائمه اطهار شده مثل
عوالم و بحار الانوار و سایر کتب اخبار که اغلب در آن عهد
جمع و تألیف شد دیگر از برای ایشان فرصت اینکه آن
آثار را در میان همه مردم منتشر کنند و اشارات و رموز
آنها را ۲ همه کس بروز دهند نبود تا اینکه دولت ایشان
هم منقرض گشت بازیک چند ملوک طوایف شده هر جا

۲ از برای

سرکشی بود دعوی سروری کرد و هرکجا گهری بود پایۀ

مهتری خواست کار گیتی همه در اضطراب بود و امر مذهب

و ملت در اختلال پس در ان هنگام نیز علمای اسلام

هریک در گوشۀ عزلت و انزوا بوده بهیچوجه متمکن

از نشر علوم و حقایق و دقایق رسوم نبودند تا اینکه

باقتضای تقدیر خداوند قدیر ابر فیض و احسان از بحر

فضل بیچون ماییور شده باران رحمت بر ساحت احوال

اهل ایران باریده دهر گلهای امل ببر بار اورد گلشن

روزگار را موسم نوبهار امد شاها لطف خدا مایۀ جود و

ندی ایۀ فتح و علا السلطان فتحعلی شاه

قاجار بخت تاج و تخت بیفراخت و صند رجاه و قدر

بیاراست مزاج زمانه تغییر کرد جهان خراب تعمیر یافت

کار ملک و دین بکام شد تیغ حرب و کین در نیام رفت

دلهای رمیده رام گشت و روزگار اشفته ارام گرفت اهل
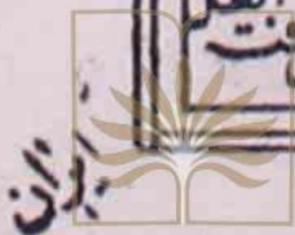
ایران دران عهد سالها در مهد امن وامان غنوده ومدتها
در ظل عنایت آن جهانبان آسوده از آنجا که آن سلطان
بافر وتمکین ومرزبان دنیا ودین بپاکی فطرت موصوف
وباخلاص اهل بیت عصمت معروف بود ودوام دولت
وقوام سلطنت خود را در تقویت وتربیت اهل علم و
معرفت میدانست وپیوسته همت والا نهمت خود را
بترویج دین وتشیید شرع مبین مصروف میداشت
لهذا در آن عهد همایون وزمان مبارک میمون علماء
اعلام در هر بلدی از بلاد اسلام علم کبریا باوج سما افراشتند
وهریک از آنها در قطری از اقطار باطمینان خاطر و
فراغت بال بنای نشر علوم گذاشته باظهار آثار واسرار
ائمه اطهار وبیان مقامات ومراتب وذکر فضایل
ومناقب حضرت اسد الله الغالب اشتغال میورزیدند
از آنجمله نفس مؤید ونور مجرد شیخنا ومولانا الاوحد

الامجد

الامجد الانجد المؤید المسدد الشیخ احمد بن الشیخ زین الدین
الاحسائی اعلی الله مقامه و رفع فی الدارین اعلامه بنا کذا شنیدند
که در هر بلدی از بلاد شیعه اثنی عشریه رایت هدایت افراشته
حقایق و دقایق توحید خداوند مجید و مراتب نبوت و
ولایت را که در کتاب خدا و اخبار ائمه هدی مسطور
و مرموز بود ظهور و بروز داده در میان عباد و بلاد منتشر
فرمایند چون مولد و مسکن آنجناب بلاد بحرین بود لهذا
مدتی در بلاد بحرین و قطیف در معقول و منقول مشغول
تألیف و تصنیف شد جمیع علمای آن سامان که هریک
فحل الفحول بودند بعلم و فضل و تقوی و دیانت و احاطه
و جامعیت آنجناب اذعان کرده هریک از مشاکل مسائل
در هر علم سؤالات عجیبه کرده و جوابهای وافی و کافی
حاصل نموده که رسائل حقیقت دلائل آنجناب بود بجواب
همان مسائل که هریک از مراتب حقیقت ابحر و فصول

و ابواب

وابواب طریقت وقواعد احکام شریعت حکایتی است در
افاق منتشر ودر اطراف واطباق مشتهر گشته پس از
مدتی بعزم زیارت مشهد مقدس وارض اقدس از مسکن
مألوف خود عنان عزیمت بسمت ایران معطوف داشته
در حین عبور ومرور بدار العباد یزد وارد شده وهمه
علمای یزد کمال تعظیم وتبجیل از انجناب بعمل اورده
ومستدعی شدند که مدتی در ان بلد توقف فرموده
از فنون علوم خدمت انجناب مشغول استفاده وتحصیل
باشند در ان اثنا خاقان مغفور مبرور از قدوم میمنت
لزوم ان مرحوم به مملکت ایران مستحضر شده نامهٔ
ملاطفت علامه مشتمل بر اظهار ارادت غایبانه و
مراحم ملوکانه وشوق ملاقات ایشان بهمان مضمون
که معتمد مرحوم در گنجینهٔ خود ثبت کرده است از دربار
همیون صادر شده وپس از ورود ایشان بدار الخلافه

باهر کمال اعزاز و اکرام[2] بعمل آورده واو را بهمه علمای عراق
عجم مقدّم داشته و مقدم او را مغتنم شمرده از فنون
علوم و حقایق رسوم سئوالات عجیبه فرموده و ازان
جناب جوابهای شافی و کافی حاصل نموده مدّت
مدید در مقرّ سلطنت مستقرّ گشته و بنای تدریس
گذاشته تا قانون مبدء و معاد و اسرار ابداع و ایجاد[2] را بیان
امر و نهی و دلایل تنزیل و وحی تعلیم خلق جهان کرده
و چندانکه شایست با علان راز نهان موجها از بحر
حقایق اوج میگرفت و از اطراف و اکناف علماء و
اعیان و اشراف بسوی ان بحر زخّار شکل حال کرده هر
کس در هر فنّ که مهارت تمام داشت و دران علم خود را
مسلّط و ماهر میانگاشت از مشاکل آن کرتا انزمان
لاینحل بود سئوال میکرد[2] او را بجود غالب و قاهر میدید
چه آنجناب از برکت ائمهٔ اطیاب بدون تلمذ از احدی

از آنجناب[2]

علم[2]
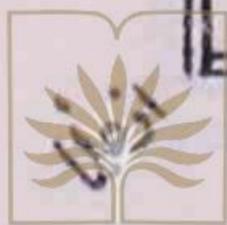
از علما اطلاع کامل بر جوامع علوم حاصل کرده و احاطهٔ
تامه بر کلیات رسوم داشتند نگارمن که بمکتب نرفت
خط ننوشت بغمزه مسئله اموز صد مدرس شد
بالجمله انعالم علام دران ایام که باکثر بلاد ایران تشریف
برده و با همه علمای عراق و فارس و اذربایجان و خراسان
و عراق عرب ملاقات کرده و کتب و رسایل او را دیدند
همهٔ انها باحاطه و جامعیت ان حقیقه جامعه و کلمهٔ
تامه اقرار و اعتراف مینمودند چنانچه اسامی انهارا
سید مرحوم اعلی الله مقامه در کتاب دلیل المتحیرین مفصلا
ذکر نموده و ثابت کرده اند اجماع و اتفاق و شهادت
معاصرین ان مرحوم را از علماء اعلام که دران عصر
همهٔ انها مرجع حل و عقد مهام انام و رؤسا اهل اسلام
بودند بوثاقت و عدالت و تقوی و دیانت و علم و معرفت
واجتهاد و فقاهت انجناب اعلی الله مقامه تا اینکه

تفصیل ۲

بعضی

در اواخر بعد از ارتحال اکثر انها از دار دنیا بعضی از جهّال
بجهة اغراض دنیویه و امراض فاسده بمقام اعراض
و اعتراض امده بنای معارضه و معانده با انجناب گذاشتند
والّا صنادید معاصرین ان مرحوم مثل سیّد سند سیّد
بحر العلوم و شیخ المشایخ شیخ جعفر مرحوم و سیّد العلما
اغا سیّد علی الطباطبائی مرحوم و سایر علمای عراق عرب
و هم چنین علمای یزد و کرمان و کاشان و اصفهان و فارس
و اذربایجان و خراسان مصدّق او بودند و کتب ایشان
در نزد همه ان فحول متلقی به قبول بوده و همه کمال حسن
سلوک و ادب را با انجناب مسلوک داشته و بفضل و دانش
و تقوی و علم و حکمت ایشان اذعان داشتند و همچنین
تلامیذ و شاگردان انجناب که از حسن تربیت و نظر
کیمیا اثر ایشان هر یک در درک حقایق معرفت و دقایق
حکمت و اصول قواعد شریعت و فصول اداب طریقت اند

نوادر

نوادر دوران واعجوبه زمان بوند خاصه سید سند
ومولای معتمد فخر الامم ومفخر العرب والعجم زبدة الافاخم
وعمدة الاکابر والاعاظم سیدنا ومولینا الحاج سید کاظم
اعلی الله مقامه ومجتهد مجاهد نحریر قمقام مفخر الانام
والد ماجد علام ولی النعم حجة الاسلام رفع الله فی الدارین
اعلامه که هر یک در حال حیوة ومماة آنجناب بتائید
خدا وتسدید ائمهٔ هدی وعنایات بلانهایات پادشاه
اسلام پناه بکمال آسایش ورفاه هر یک در قطری از اقطار
ومصری از امصار بنای نشر اخبار وآثار ائمهٔ اطهار علیهم
السلام را گذاشته سید مرحوم در عراق عرب بزبان فصیح
مأنوس در مجالس دروس آن آثار را انتشار داد ووالد ماجد
علام نیز در دار السلطنهٔ تبریز ومملکت آذربایجان بنشر
آن آثار وبیان آن اسرار اشتغال ورزیده بلسان فصیح
وبیان ملیح حقایق ودقایق توحید ونبوت ومقامات

مراتب امامت و ولایت را بترک و تاجیک و دور و نزدیک
رسانده در هر ولایت رایت علم و معرفت افراخته اسرار
آیات کتاب و رموز اخبار ائمه اطهار را بر خواص و عوام
بر اوضح بیانات فهمانده دیگر جای عذر از برای احدی
باقی نمانده از انطرف هم جمعی از ارباب عمایم که از ارباب غرض
و مرض بودند وقتیکه ظهور این نور را دیدند بر ناموس خود
ترسیده عداوت باطنی که با اهل بیت رسالت داشتند
ایشانرا بحرکت و هیجان آورده بعضی از عوام کالانعام هم
که مثل همج رعاع و هر ناعق را اتباع کنند بدور و بر انها جمع
آمده اتفاق در نصرت اهل شقاق و دفع اهل وفاق کرده
جهال عرب و عجم با آن سید سند حفظ ادب نکرده بنای
تکفیر گذاشته و جماعت ترک با این عالم علام فتنه سترگ
بر آورده اختلاف عظیم میان شیعه اثنی عشریه انداختند
حتی پدر را از پسر و مادر را از دختر و برادر را از برادر جدا

و بعضی شیعیان غافل را بهلاکت انداختند

ساخته مردم دو فرقه شده در نجف اشرف ایند و فرقه را
کشفی و اصولی نامیده و در کربلای معلی شیخی و بالاسری
و در دار السلطنه تبریز غالی و ناصبی پس یکدیگر را به نصب
و غلو نسبت داده و بیکدیگر توبیخ و تعبیر نموده و لعن
و تکفیر میکردند تا کار بجائی رسید که هر کس یا علی میگفت
و بناصبی لعن میکرد حضرات بدشان میامد بنای عربده
و جنگ و ستیز میگذاشتند خاصه در دار السلطنه تبریز
تا اینکه بقبح این برخورده خواستند این اسم را از سر خود بر
دارند اسم خود را متشرع و اسم این فرقه را شیخی گذاشتند
چنانچه سنیها اسم خود را سنی و اسم شیعه را رافضی
گذاشتند همچنین اینها هم بروش انها خواستند خود را
اهل شریعت بقلم داده و این فرقه اثنی عشریه را خارج از
شریعت و مقصود ایشان[2] محض شبهه انداختن است بقلوب
عوام الناس که گاهی میگویند اینها غالی هستند و گاهی می

[2] از اینها

گویند خارج از شریعت پیغمبرند و گاهی میگویند اینها مرفهای
تازه است که علمای ماضین نگفته اند شما تازه آورده اید
و حال آنکه ما هرچه گفته و میگوئیم همه مطابق کتاب مبین
و روایات ائمه طاهرین است که سابقین گفته و رفته اند
و الان کتب ایشان مملو است از همین مطالب و ما چیز تازه
از خود نیاورده ایم و بدعتی در دین نگذاشته ایم چنانچه
بر هر فطن و غافل اینمعنی ظاهر است قل ما کنت بدعاً من
الرسل بلی نهایت مطلب و غایت مانی الباب اینستکه ما
بعضی مطالب دقیقه و نکات عجیبه از بینات آیات کتاب
و اخبار و آثار ائمه اطیاب مثل سر قدر و سر ابداع و ایجاد
و علم معانی و بیان و علم مکتوم و علم ضم و استنتاج حقایق
و دقایق مسئله معراج و قواعد سایر علوم استنباط
استخراج کرده و میکنیم که همه آنها مطابق ضروریات دین
و موافق اصول عقاید مسلمین است و در دین بحثی نما وارد

نیست چیز در اینکه هرچه در زمان متاخر میشود تصرفات
اذهان بیشتر میگردد و افکار ابکار ظاهر میشود شکی
نیست چنانچه تصرفات اهل این زمان را می بینیم در ماکل
و مشارب و عمارات و باغات و فروش و ظروف و اسباب
الات حرب و صنعتها و حرفتها و کشتیها و عراده ها تصرفات
عجیبه و غریبه میکنند که پیشتر اسمی و رسمی از انها در میان
عامه مردم نبود مگر اصول انها که اهل این زمان همان
اصول را دست گرفته تصرفها در انها میکنند که الی الان
بذهن احدی نرسیده بود چنانچه الان در فرنگستان کارخانها
انبرای بافتند چیت و کرباس و حریر و سایر اقمشه اختراع
کرده و از برای انها اسباب و الات دیگر قرار داده اند که همه به
یکجا می چرخند و یکدفعه بحرکت میایند بطوریکه هم حلاجی
میکنند و هم میریسند و هم می بافند و این کار هر بافنده و حلاج
نیست و هم چنین در صنعت نجاری کشتیهای بخاری در دست

میکنند

میکنند که دو شبه روزه یکماه راه طی میکنند و بالون که بهوا
میرود و سریعتر از کشتی دریائی سیر میکنند و عرادهای بخاری
که در یکساعت ده فرسخ راه میرود و تلگراف که در چند دقیقه
از همه روی زمین خبر میدهد و هکذا عمل چاپ و عمل عکس
که صورت بهمان هیات در شیشه میماند و محو نمیشود خلاصه
صنعتهای عجیب و غریب بکار میبرند که عقول اکثری از ادراک
آنها عاجز و قاصرند و اغلب صنعتکاران بهمین جهت از کار
افتاده اند با وجود این احدی از جولا و جوال باف و مکاری
و سایر صنعتکاران و اصناف بازاری کاری با فرنگی ندارند
و با آنها بحث نمیکنند که چرا شما این صنعت ها را اختراع کرده
امرها را فاسد و بازارها را کاسد و راهها را نزدیک و کارها را
آسان کرده اید بلکه همه آنها دیدند که این کارها بهتر و آسان
تر از کارهای سابق است رفتند پی انکار حال بیا انصاف
ده جائی که فرنگی لامذهب که بجز محسوسات بچیز دیگر معتقد

بجز
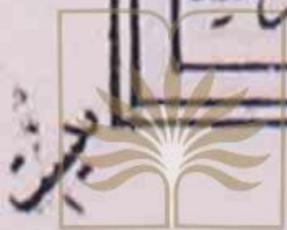
نیست بمحض تربیت سلاطین خودشان که فی الجمله فراغت
بهم رسانیده و بفکر این چیزها افتاده اند مدرک را بجائی
رسانیده اند که همه این صنعتهای بدیعه را از اصول
صنایع قدیمه استنباط و استخراج کرده اند و اختراع می
نمایند چه عیب دارد و بکجای عالم ضرر میرساند در این
عهد فیروز که از توجه خواطر دریا مقاطر سلطان زمان
شاهنشاه جمجاه اسلام پناه روح العالمین فداه که از شیعیان
خاص امیر المؤمنین علیه السلام است و از فرط اخلاص و اختصاصی
که بجناب ولایت مآب دارند صورت مبارک آنحضرت را طوق
عبودیت و از نشان سلطنت خود قرار داده پیوسته همت
والا نهمت خود را بترویج دین و نشر فضایل و مناقب جناب
امیر المؤمنین علیه السلام گماشته و آنی از تقویت علمای امامیه
و فرقه محقه علویه غفلت نداشته و از برای همه شیعه
اثنی عشریه باین جهت کمال آسایش و فراغت و نهایت امنیت

فرموده

و ترتیب

علما

و امور

اعلام

واستراحت حاصل است جمعی از علماء و اهل معرفت هم
فرصت را غنیمت دانسته بشکر این نعمت و سپاس
این موهبت روز بروز در فنون رسوم غور و تامّل کرده
و در بحار علوم خوض و تعمق فرموده بحقایق و اسرار آنها
برخورده و دقایق و رموز آنها را یک بیک بروز داده
مردم در عقاید دینیه و معارف یقینیه صاحب بصیرت
و نور بوده و از حقایق الهیه و معارف ربانیه بکلی عور
و مهجور نماند و اگر باین عرض بنده معرضی اعتراض
آرد و بگوید که این آیات و اخبار و احادیث و روایات را
ما هم دیده ایم چرا باین حقایق و دقایق که شما بر میخورید
ما بر نخورده ایم اوّلاً در جواب میگوئیم بیچاره تو که از اخبار
و آثار ائمه اظهار اعراض داری و اصلاً رجوع بکتب
تفاسیر و اخبار نکرده و بزبر و بیّنات آیات نظر نمیکنی
نه از آثار اثری دیده و نه از اخبار خبری شنیده نزد

بیّنات
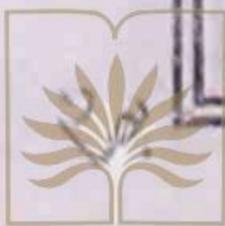
بضاعت استبصار کرده و نه از سرایر استحضار داری نه در
عوالم سیر کرده و نه عالم دیده نه در بحار سباحت نموده
نه در سما و عالم سیاحت نه تفسیر و تأویل میدانی و نه
برهان و دلیل نه بوئی از معرفت شنیده و نه کوئی در میدان
فضیلت ربوده تو کجا و دقایق حکمت و عرفان کجا و حقایق
معرفت و ایقان ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا و ثانیاً
اگر احیاناً کاهی بان کتب رجوع کرده آن آیات و اخبار را اتفاقاً
دیده باشی بظاهر آنها نظر کرده قشر آنها را دیده از جوهر آنها
خبر نداری و خوض و تعمق در بحار انوار آنها نکرده که کوهر
مراد بدست بیاوری و کاین من آیة یمرون علیها و هم عنها
معرضون و منهم امیون لا یعلمون الکتاب الا امانی وان
هم الا یظنون بالجمله در فهمیدن کلام خدا و اخبار ائمه هدی
ادراک و شعور دیگر در کار است و بصیرت و نور ضرور و من
لم یجعل الله له نوراً فما له من نور چه اگر نور هم فی الجمله ادراک

وشعور و بصیرت و نور داشته باشی انکار نمیکنی چیزیرا
که عقل تو قبول نکند و از راه آن آگاه نیستی شاید طرف
مقابل چیزی دیده که تو ندیده و معنی فهمیده که تو نفهمیده
زیرا که علم تو منحصر است بر قشور و ظواهر پس هر چه در آن
فن مسلط و ماهر باشی باز از درک حقایق و فهم دقایق
عاجز و قاصری و از استخراج جواهر زواهر آیات و اخبار
که همه اشارات معرفت و رموز حکمتست کلیل و کاسر زیرا
که هر علم راهی دارد و هر صنعت استادی جولا و جوال
باف از روی حق و انصاف شعرباف و شال باف نزد دیگر
از سایر محترفه و اصنافند اما بدقایق نسج حریر و شال
کشمیر بر نمیخورند و هرگاه محض لاف ادعای گزاف بکنند
خلاف گفته انصاف نکرده اند پس حال باین منوال است در
فنون علوم و درک حقایق و رسوم و مراتب علما و مقامات حکما
خوب میگوید خواجه حدیث مدعیان و خیال همکاران

همان حکایت زردوز بوریا بافست اما چه فایده انصاف
نیست مردم قدر خود را نمیدانند و حد خود را نمیشناسند
با این حالت جهالت دایم با اهل معرفت مخالفند و افترا
و تهمت بجثها میکنند گاه میگویند شیخ بعلل اربعه
قایل نیست و گاهی میگویند بمعاد جسمانی قائل نیست و گاهی
میگویند معراج را روحانی میداند و حال آنکه مسکین
نه از مبدء و معاد خبر دارد و نه حقیقت اجسام و اجساد را
میداند نه معنی معراج را فهمید و نه دقایق و نه حقایق
انرا استعلام و استخراج کرده علی العمیا افترا میگوید
و تهمت میزند و اگر کسی بپرسد معنی معراج چیست قاب قوسین
کدام مقامست او ادنی کجاست جناب پیغمبر بانجا چرا رفت
و چه دید و خدا انجا کجا بود چگونه طبقی امد و طعام اوردند
شیر برنج چه معنی دارد دست از پس پرده امد انرا انصاف
کرد دست که بود چرا انصاف کرد و انرا برداشت کجا گذاشت

خدا در پس پرده چگونه نشسته و چگونه حرف میزد و

حال آنکه خدا مکان ندارد و جسم نیست بجناب سالک صاحب

خطاب آمد که از چشمه صاد وضو بگیرد نماز ظهر بخوان

چشمه صاد یعنی چه نماز ظهر در دل شب چه معنی دارد

براق چه بود در فرق یعنی چه ۲ میماند مات و متحیر نمیداند

چه بگوید و چه جواب دهد چه اینها اسراریست که از آنها

اغیار خبردار نیستند و رموزیست که در تحت هر یک کنوزیست

و بهر کس بروز نمیدهند نی سواران از کجا و این سباق

نعل میریزد در این وادی براق   و اگر بگوئی پس شما

چگونه اینها را بعوام الناس میگوئید سهلست منبری

کرده در محضر عام بخواص و عوام این رموز را بروز می

دهید در جواب میگوئیم که چون لوح ضمیر ایشان ساده

و صاف است بصرافت فطرت اصلیه که مجبولست بادراک

معارف الهیه باندک تأمل معنا دقیقه را درک نموده

۲ بیچاره

برد

بدون تعلل وچون وچرا اعتراف مینمایند بخلاف شما که

سواد بهم رسانیده فطرت اصلیه را باغراض وامراض دنیویه

متغیر و ذهن خود را ببعض خیالات مکدر کرده و بغرور

ملائی مغرور گشته احدیرا اعلم از خود نمیدانی که هوش

خود را جمع کنی وگوش بحرف اهل معرفت بدهی پس درین

صورت البته عوام از تو بهتر این مطالب را می فهمند اگر

تو هم غرض را کنار بگذاری اعتماد باین چیزها که یاد گرفته

نکنی و بمحض عداوت و عناد در مقام بحث و ایراد نباشی و

بعلم واجتهاد خود مغرور نشوی بلکه انصاف را پیشنهاد کرده

هوش خود را جمع کنی گوش بحرف اهل معرفت بدهی البته

تو از عوام بهتر می فهمی و از ایشان بیشتر بهره می بری

خلاصه مقصود از این طول و تفصیل و بسط و تطویل

این بود که مشایخ و علمای ما مطلبی که خلاف ضرورت دین

و مخالف طریقه مسلمین واقوال علماء ماضین باشد نگفته

و ما چیزی تازه از خود نیاورده ایم بلکه انکار فضایل ائمهٔ
اطهار و اظهار عداوت و عناد با دوستان ایشان حسد کرا نند در بلاد
شیعه از کسانیکه ادعای تشیع میکنند تازه کی دارد که
محض بجهت ذکر فضایل و مناقب ائمهٔ اطهار با شیعیان
ایشان عداوت ورزیده اینهمه لعن و طعن و دق و سعیها
در اطفاء نور حق کرده و میکنند سهلست حال کار را از
لعن و تکفیر گذرانده این اوقات دست به تیر و شمشیر زده
پیوسته در فکر و تدبیر قتل علمای این سلسله علیه هستند
و حال آنکه این دعاگویان تقصیری ندارند مگر ذکر فضایل
و مناقب حضرت اسدالله الغالب و بیان مقامات و مراتب ائمهٔ
اطهار چنانچه شخص بندگواری محض همین مدتها
شد که تدبیرات در قتل این حقیر کرده و چندین دفعه
تمهیدات چیده است ولی چون تقدیر خدا بخلاف تدبیر
ایشان بوده لهذا خدا این دعاگوی دولتخواه را از شر آنها

نگاه داشته آنچه که مقصود و مراد ایشان بود بعمل نیامد
خوب میگوید خواجه قتل این خسته بشمشیر تو تقدیر
نبود ورنه هیچ از دل بی رحم تو تقصیر نبود باری امید
دارم که خدا مگر ایشانرا بخودشان راجع کند و ما را از شر اهل
شرور محافظت نماید وقایة الله خیر من توقینا وعادة
الله فی الاعداء تکفینا کاد الاعادی فما ابقوا وما ترکوا
لعنا وطعنا وتقبیحا وتهجینا فلم نزد نحن فی سر وفی علن
علی مقالتنا الله یکفینا فکان ذلک ورد الله حاسدنا
بغیظه لم ینل مأموله فینا اما عذر دوم پس آن آنست
که میگویند این مسائل از مزال اقدام و این مطالب دور از
فهم عوام است پس ایشانرا لازم نیست که در پی تحصیل تفصیل
بوده و اصول دین خود را ببرهان و دلیل اخذ کنند بلکه
در همه حال اکتفا باجمال باید کرد و میگویند در اصول
دین همان تقلید که از پدر و مادر که در طفولیت یاد گرفته اند

همان

همان اعتقاد کفایت میکند مبادا باین تفاصیل که میگویند

اعتقاد بکنید که بضلالت خواهید افتاد پس بهمین جهة

در اصول دین خود اکتفا میکنند به تقلید اباء و اجداد خود

بدون جد و اجتهاد و عوام بیچاره را هم از این جهة میگذارند

حیران و سرگردان اگر کسی بپرسد بچه دلیل خدا یکیست و چرا

باید پیغمبری از جانب خدا بیاید و علامات پیغمبری چیست

بعد از آمدن پیغمبر آمدن ائمه اثنی عشر چه لزوم داشت و

بچه دلیل امیر المؤمنین علیه السلم حقست چرا مذهب یهود

و نصاری باطلست میماند بیچاره عوام مثل خر در گل بازی

خوب میگوید مولوی خلق را تقلید شان برباد داد که

دو صد لعنت براین تقلید باد چه این معنی از جمله بدیهیاست

که ابلیس را در ایراد شکوک و شبهات جهات بشما راست و فیلکه

انسان تفاصیل اصول دین خود را ببرهان و دلیل اخذ نکرده

اکتفا بتقلید اباء و اجداد کرده راه نشاوی با کودکان و
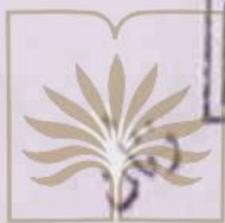
زنان بیهوده در چنین وجود و شکوک و شبهات اهل سایر

ملل لا محاله در قلب انسان تزلزل حاصل شده سهل است

که نمیتواند از عهده دفع شبهات انها براید پس انسان باید

انقدر علم و فهم داشته باشد خاصه علما که از دفع ان

شبهات عاجز نشده و بر ابطال اقوال فاسده ملاحده قادر

و مقتدر باشد چنانچه می بینی بعضیها اکه بجهة غور نکردن

در معارف الهیه و معاد داشتن خود از تفاصیل براهین عقلیه

وادله عقاید دینیه همیشه در دفع شکوک و شبهات

فرنگیان و معارضه اهل باطل متحیرند و کاهل نه انقوه

دارند که حفظ دین کنند نه انعرضه که طرد شیاطین نمایند

چنانچه شصت سال قبل از این پادری از پادرهای انگلیس بمحض

تدلیس و تلبیس دینی بر مذهب اسلام نوشت احدی از انها

نتوانست از عهده جواب براید مگر یکی دو نفر از اهل معرفت

و حکمت مثل جناب اخوند ملا احمد نراقی که عالمی بود ربانی

وجناب حاجی ملا رضای همدانی که از اهل حکمت و معرفت

بودند تا اینکه مقارن این اوان تاز پادریی از پادریان کتاب

علیحده در بطلان قرآن واثبات حقیت وصحت توریة و

انجیل خودشان بطور وطرز معرفت نگاشته وچنین

پنداشته است که احدی یارای رد بران کتاب نخواهد داشت

واز قراریکه مذکور شد کوتا بحضور معدلت دستور همیون

عرض شده فرموده اند علمای ایران جوابی از برای انکتاب

بنویسند ورفع شبهات او را بکنند وتا امروز کسی باینمقام

نیامده که جوابی بان کتاب بنویسد مگر اینده دعاگوی دولت

قاهره وخادم شریعت طاهره با این قلت بضاعت وعدم

استطاعت محض ملاحظه رای جهان ارا وحفظ ملت

بیضا وشریعت غرا چندی قبل شروع کرده رساله در رد

همان پادری نوشته ولی بجهة عوایقیکه درین روزها

از برای این دعاگوی بجهة روداد وصدماتیکه وارد امد

درعید

در عقده تعویق مانده و هنوز مجال نشده است که مابقی
آنرا انجام داده بنظر انور کیمیا اثر همیون برسد و اگر خدا
مهلتی بدهد و فرصتی باشد امید که درین ایام سمت اتمام
بپذیرفته کتابی باشد که تا امروز در رد مذهب نصاری و اثبات
حقیت مذهب اسلام و اثبات نبوت خاصه حضرت
خیر الانام احدی ننوشته باشد و همچنین درین جزء زمان
شخصی میرزا علی محمد نام از شیراز بیرون آمده با لافهای
کذاف سرفتنه در بلاد اسلام آغاز کرده و باواز بلند
ادعای بابیت و نیابت از جانب جناب صاحب الامر عجل
الله فرجه کرده بلکه در اواخر بالصراحه ادعای صاحب
الامری داشت و میگفت منم صاحب الامر ظاهر با همه
اینها جمع کثیری باو گرویده بنای خروج گذاشته و اطراف
بلاد را میگشت و اگر مدتی باین منوال میگذشت امر دین
بالمال در معرض اختلال و اضمحلال بود و عقاید مسلمین

از الطاف جناب باری و توجهات حضرت اقدس شهریاری

بکلی فاسد و متزلزل میشد تا اینکه در ایام ولایت عهد
حضرت اقدس همیون در دار السلطنهٔ تبریز بحضور
باهر النور معدلت دستور احضار کشته بجمعی از علمای
بلد نیز اخبار شد که محض حمایت دین و هدایت عامهٔ
مسلمین در آن مجلس عالی و محفل مبارک میمون حضور
بهم رسانیده تا آن باب مرتاب بمقام سؤال و جواب
آمده اورا مجاب سازند همه علما از حضور در آن مجلس
خودرا معذور داشته و هر یک بعذری متعذر
کشته احدی از آنها حتی جناب میرزا احمد مجتهد که اورا
ادعای ریاست عامه داشت و خودرا با حجة الاسلام
مرحوم مقابل میانکاشت جرأت نکرد که در آن مجلس
حاضر شود مکر حضرت علیین رتبت والد ماجد علام
حجة الاسلام اعلی الله مقامه و رفع فی الدارین اعلامه
به تنهائی بدون تعلل و تامل در آن محضر حاضر شده

پس از سؤال و جواب خطاب و عتاب کذب آن کذاب و
فریب و فریب ایشان مر آن را بحجج واضحه و براهین قاطعه
و ادله لامعه بهمه حضار ظاهر فرموده دیگر احدی
در باب آن ناپاک راه اشتباه نماند چنانچه تفصیل آن
مجلس را در روضة الصفای ناصری نوشته اند ولی
خبطی که آنجا شده اینست که آنمجلس را باسم نظام العلما
مرحوم ختم کرده و اکثر صحبتهای آنمجلس را درست ضبط
نکرده و مطابق واقع نقل ننموده است و حال آنکه والد
ماجد علام آنروز احتجاجات و استدلالات غریبه فرموده
بودند که هیچ یک از آنها را در روضة الصفا نوشته است مگر
چند فقره از قول حجة الاسلام مرحوم نقل کرده است
که نمونه ایست از آن فرمایشات خلاصه اگر نظر
بود که آنروز ایشان تشریف برده در حضور معدلت
دستور ناهر النور بطلان او را برهمه حاضرین غایبین
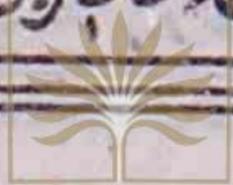
ظاهر نمودند همان روز اغلب اهل آذربایجان تابع
میشدند سهلست الی الان از برای مردم دینی تابع
نکذارده روز بروز نایرهٔ فتنه وفساد درمیان بلاد
اشتداد بهم رسانیده امر دین ودولت ونظم ملک
وملت بکلی منهدم میشد ولی بحمد الله تعالی
از باطن ملت بیضا پس از آن رای جهان آرای همایون
شاهنشاه جم جاه براین قرار کرفت که او را بعد از اتمام
حجت وابلاغ نصیحت اکر از آن ادعای خلاف باز کشت
نکند بکشند پس مجددا آن ملعون را بحکم اقدس همایون
در حضور حجة الاسلام مرحوم حاضر کرده بعد از اتمام
حجة وابلاغ نصیحت واهتمام تمام در امر به توبه وانابه
از آن قول زور وظهور عصبیت جاهلیت از آن مرتد
بد فطرت واصرار وابرام او در کفر وضلالت وادعای
صاحب الامری که داشت وصریحا این دعا را در حضور
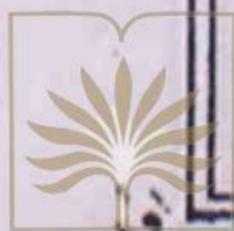
اقدس همایون در همان مجلس کرده بود بحکم اولیاء
دولت قاهره ان خبیث را در میدان سرباز خانه بدرک
اسفل واصل کردند وجسد نجس نجس او طعمه کلاب شد
بکوری چشم انها که او را باب خدا میدانستند وبهمین جهات
که همیشه رد انها را علمای ما کرده ومیکنند عداوتی
که انها با ما داشته ودارند باحکی ندارند چنانچه درین
باب چند ایه درست کرده ودر کتاب خود ثبت نموده
واز باب خود را منع شدید کرده است از مطالعه کتب
شیخ مرحوم وسید مرحوم وتحذیر وتحدید کرده است
اتباع خود را از مجالست ومعاشرت با این فرقه محقه
واز جمله انها همین مزخرفاتست که در کتاب بیان در معرفت
اسم قدوس میگوید قل ان الاحمد والکاظم والفقهاء
لن تقدرون ان یفهموا وتحملوا سر التوحید بافعالهم
وکینوناتهم اذهم لیسوا اهل التوحید وماهم عندالله

بعالمین و دیگر میگوید یا اهل الذکر والبیان قد حرم علیکم
الیوم بمثل ما حرمنا النظر الی اساطیر الاحمد والکاظم
والفقهاء والقعود والجلوس مع الذین اتبعوهم فی الحکم لئلا
یضلوکم فتکونوا اذاً من الکافرین و دیگر گفته است واعلموا
یا اهل الفرقان والبیان انکم الیوم اعداء الذین اقتدوا
بآل احمد والکاظم وهم لکم عدو ولیس لکم فی الارض منهم
ولا لهم منکم اشد عداوة والقی بینکم وبینهم العداوة
والبغضاء وهو الله ربکم الرحمن قد کان بکل شیء محیط
وبما یعامل مع عباده علیما حکیما تا میگوید فمن یخطر
علی قلبه سبع عشر عشر رأس خردل من حب هولاء
فلنذیقنهم یوم القیمة من یظهره الله نار الجحیم تا آخر که
همه از این قبیل مزخرفات است وحاصل معنی این خرافات که
همه ملحون و مغلوط و خارج از قواعد و اسلوب عربیت است
اینست که گفته است شیخ مرحوم و سید مرحوم و تسافقها

اهل توحید نیستند چنانچه قبل از این حرام کرده بودیم
نظر کردن را باساطیر و کتب شیخ و سید هم چنین از امروز
حرام کردیم مجالست را با آنها بجهة اینکه مبادا شما را گمراه
بکنند و شما کافر باشید و هم چنین گفته است شما دشمن
هستید با ایشان و آنها دشمنند با شما و در روی زمین
امروز دشمن تر از آنها نسبت بشما و دشمن تر از شما نسبت
با آنها کسی نیست بالجمله مقصود از این طول و تفصیل و
بسط و تطویل این بود که از برای همه لازمست که تحصیل
معرفت معالم دین خود را ببرهان و دلیل اخذ کنند
تا اینکه این قبیل اشخاص نتوانند آنها را بضلالت بیندازند
خاصه از برای کسانیکه متلبس بلباس علما هستند هم
که از برای آنها اکتفا بدین عجایز جایز نیست زیرا که شان
ایشان اینست که باید نفی کنند از دین تحریف غالین وانتحال
جاهلین را و این ممکن نیست مگر بعلم معرفت و حکمت الهیه

که علم ماست واین علم و معرفت از برای شخص حاصل نمیشود
مگر به تتبع و ممارست باخبار و آثار ائمه اطهار و آیات کتاب
خدا پس اینکه بعضی از حضرات منع میکنند مردم را از علم تفسیر
و حدیث و یاد گرفتن مطالب معرفت و حکمت و میگویند آدم
باید فروع دین خود را یاد بگیرد و شکیات و سهویات خود را
درست کند چکار دارد باینکه خدا را چگونه باید شناخت و
با ائمه هدی چه طور باید معرفت بهم رسانید بلکه در آنها
اجمالیات کفایت میکند زیرا که تفاصیل آنها دور از فهم
عوام است همه اینها از تسویلات شیطانیه است که میخواهند
باین بهانه علما را منع کنند از بیان این مطالب و راه عوام را
هم بزنند از استماع فضایل و مناقب حضرت اسد الله الغالب
والا مقصود دیگر ندارند چه اینها مطالبیست که هر کس میـ
داند و همه میفهمند و اگر نه چنین بود نزول قرآن نعوذ
بالله لغو میشد که سرتا پا مشتملست باسرار توحید و مقامات

حکمت و معرفت و هم چنین است خطبه هائیکه جناب رسالت
ماب و جناب ولایت بر بالای منبر می خواندند که همه انها
مشتمل بود بمقامات معرفت و حقایق و دقایق توحید
خداوند مجید و بیان فضایل و مناقب و مقامات و غرایب
خود شان و هم چنین است اینهمه اخبار و اسراریکه از
ائمه اطهار علیهم السلام وارد است راویان انها غالبا
یا بقال یا تمار یا جمال بودند یا عطار که ائمه اطهار علیهم
السلام عمده اسرار خود را بانها میفرمودند پس اگر چنانچه
بیان اینمطلب و مناقب از برای عوام الناس بخوانند و ائمه
اطهار علیهم السلام بانها بیان میفرمودند سهل است در
بالای منبر انخطبه ها را بر میخواندند و صحرا نشین
میخواندند و هم چنین این همه زیارات که امر فرموده اند
که عوام در مشاهد مشرفه بخوانند همه انها مشتملست
بمطالب عجیبه و اسرار غریبه مثل زیارت ششم و هفتم

ماب
بودند
بیان

جناب امیر و زیارت روز غدیر در زیارت چهارم جناب سید
الشهدا و زیارت جوادیه علی بن موسی الرضا و زیارت جامعه
کبیره و زیارت شهر رجب و سایر زیارات که همه انها را در
الواح ثبت نموده اند و عوام و خواص انها را میخوانند و اعتقاد
بمضامین انها میکنند و در حضور امام علیه السلم بهمه
انها شهادت میدهند و احدی تا حال از علما انها را منع
نکرده و نگفته است که نباید اینها را عوام الناس بخوانند و
ائمه اطهار علیهم السلم هم نفرموده اند که انها را خواص
نباید بخوانند و از عوام الناس کتمان کنند خلاصه اینها
همه بهانه است از برای اینکه منع کنند از ذکر فضایل و مناقب
و مقامات و مراتب ائمه اطهار علیهم السلم زیرا که اگر ما
فی الضمیر خود را ابراز دهند و اشکار بگویند که نباید
فضایل ائمه اطهار علیهم السلم ذکر بشود بغض و عداوت
ایشان با خاندان نبوت و ولایت بهمه معلوم میشود و عوام

جناب
صحیح

هم از انها قبول نمیکنند زیرا که فطرت انها مجبولست

بمحبت امیر المومنین و سایر ائمهٔ طاهرین علیهم السلم

واگر انها بدانند که منع کردن اینها ذکر فضایل ائمهٔ اطهار

علیهم السلم را از راه عداوت است هرگز از انها قبول نمی

کنند سهلست انها را خارج از زمرهٔ شیعهٔ اثنی عشریه هم

دانند باری سخن طول کشید ملول شد و مقصودم از این

همه مقدمات این بود که این حرفها محض تزویر و تسویل

است نباید از اینها گول خورد و این حرفهای واهی و بی

معنی را قبول کرد و باین تسویلات شیطانیه مغرور شده

مانع از ذکر فضایل و مناقب ائمهٔ اطهار علیهم السلم شد

امّا مقالهٔ ثالثه پس آن در بیان حکمت و ثمرهٔ این

اختلافست بدانکه حکمت خداوندی مقتضی است که امتحان

کند بندگان خود را در هر قرنی از قرون تا اینکه بروز دهند

انچه در کمون دارند چنانچه در کتاب مجید خود فرموده

الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون

پس بحکم آیهٔ شریفه لا محاله باید خدا در هر عصر و زمان

بندگان خود را بیکطور امتحان و اختبار فرماید تا اینکه بعمل

اختیار متمکن از اظهار ما فی الضمیر خود باشند زیرا که

بسا بعضی از منافقین داخل زمرهٔ مؤمنین شده اند

ولی بجهة استیلاء و غلبهٔ اهل ایمان متمکن از اظهار شقاق

و نفاق خود نمیشدند پس در حکمت خداوندی لازم است که

تمکین دهد ایشانرا از اظهار و ابراز شقاق و نفاق خودشان

چنانچه اهل اسلام را در بدو امر که دایرهٔ مسلمین فی الجمله

وسعتی بهم رسانیده و همه اظهار ایمان میکردند امتحان

فرمود بامامت امیر مؤمنان و خلافت ظاهرهٔ ایشان پس

جمعی از اهل اسلام اظهار مخالفت کرده با آنحضرت بنای

مجادله و مقاتله گذاشته اختلاف عظیم میان اهل اسلام

افتاده جمعی از حوزهٔ مسلمین خارج و داخل در زمرهٔ

خوارج شدند و حال آنکه همه ادعای اسلام داشتند و مردم
آنها را مسلم میانگاشتند ولی چون بنفاق اظهار ایمان
میکردند لهذا بلای امتحان که بمیان آمد نفاق ایشان ظاهر
شد منافق از موافق و مخالف از موالف تمیز یافت و هم
چنین این اختلاف که درین جزو زمان میان شیعیان افتاده
است بدیهی است که این نیز از جانب حضرت قدس و عزت
مبنی بر این نکته و حکمتست که محب از مبغض و مقر ولایت
از منکر تمیز یابد زیرا که درین ازمنه و اوقات که دائره شیعه
وسعت بهم رسانده و بمرور جمعی بدنیا آمده اند که در
ظاهر شیعه و شیعه زاده هستند اما در میان ایشان
کسانی میباشند که محض تقلید پدر و مادر تشیع اختیار
کرده و لابد و ناچار اظهار محبت و موالات با ائمه اطهار
میکنند ولی در باطن منکر ولایت و مبغض اهل بیت رسالت
هستند و لهذا خداوند منان ایشانرا هم باید بولایت

مطلقه امیر مؤمنان اختبار و امتحان فرماید پس هرکس
اقرار کرد معلوم است او محب و موالیست و هرکس انکار
کرد معلوم است او منکر و مبغض امیرالمؤمنین است چنانچه
صاحب منتاح مرتضوی که از مشاهیر و معتبرین علمای
عامه است در تفسیر آیه شریفه احسب الناس ان یترکوا
ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون گفته است از امیرالمؤمنین
کرم الله وجهه مرویست که من از رسول خدا پرسیدم
بچه چیز آزموده و امتحان خواهند شد عرض فرمودند
بتصدیق ولایت تو خلاصه این معنی از جمله واضحات است
که این قبیل اختلافات خاصه اختلاف حضرات با این
فرقه محقه در خصوص نبوت مطلقه و ولایت مطلقه
با وجود اتفاق ایشان در نبوت و خلافت ظاهره مبنی
بر این نکته و حکمتست که محب از مبغض تمیز نماید و مقر از منکر
جدا شود چه اگر خدا اینطور نمیکرد در قیامت از برای بندگان

او اتمام حجت نمیشد و اهل بهشت از اهل جهنم تمیز نمی یافت

چنانچه در بیان حکمت همین اختلاف که امروز در میان شیعه

هست امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام بر ابان بن

تغلب خبر داده و فرموده اند یا ابان کیف اذا اختلف الشیعة

ووقعت البطشة بین المسجدین ویسمی بعضهم بعضا کذابین

حتی تقتل بعضهم علی وجوه بعض ابان عرض کرد اذا لاخیر

فیهم حضرت فرمودند الخیر کله عند ذلک الخیر کله عند ذلک

الخیر کله عند ذلک لیمیز الخبیث من الطیب نظر کن بر این

حدیث شریف که مخبر صادق چگونه خبر داده است از حال

اهل این زمان وچگونه بیان فرموده است حکمت این اختلاف

که عبارت از تفریق و تمیز است میان نیک و بد و خبیث و

طیب پس اینکه این اختلاف را بعضی دلیل بطلان هر دو

طرف گرفته اند خلاف فهمیده اند بلکه لا محالة از این دو

فرقه حقست ویکی باطل ومرد عاقل دین دار باید در حرف هر دو

چنانکه

یکی

طرف تامل کند و ببیند حق با کدام طرف است تابع حق

باشد و از باطل اعراض کند نه اینکه از هر دو طرف معرض

شده خود را ثالث قرار دهد زیرا که شک نیست در اینکه

یکی از این دو فرقه ناجی است و دیگری هالک پس هر کس که

میخواهد سالک راه حق باشد و از مهالک نجات یابد

با دوستان ائمهٔ طاهرین تولّا جوید و از دشمنان ایشان

تبرّا کند و میزان معرفت دوست و دشمن ایشان اقرار و انکار

است پس دوستان ایشان کسی است که اقرار میکند بولایت

مطلقهٔ ایشان و انتشار میدهد فضایل و مناقب ایشان را

در اقطار و امصار و محکم میکند قلوب شیعیان را در موالات

و محبت ائمهٔ اطهار بذکر محامد و مدایح ایشان و دشمن ایشان

کسانی هستند که در مقابل ایشان از محض عداوت و عناد

انکار میکنند ولایت مطلقهٔ ایشان را و منع میکنند از

ذکر فضایل و مناقب حضرت اسد الله الغالب و عداوت

درفیها
صح

باید
صح

میوزرند تا کسانیکه انتشار میدهند مدایح و محامد
ایشانرا چنین مدایحی که اگر انهارا بشیطان نسبت بدهی
و بگویی مثلا شیطان در یک ان همه جا هست و محیط است
بهمه روی زمین و از همه قلوب خبردار است قبول دارند
اگر از برای جن و ملک بگویی میگویند جل الخالق و اگر
از برای رمال و جفار و جن دار نسبت بدهی و بگویی اینها
از غیب خبر میدهند مثلا اصلا استبعاد نمیکنند اما
همین که اسم امیر المؤمنین علیه السلم بمیان امد مشمئز
میشوند و گوینده را بغلو نسبت میدهند و میگویند که جسم
واحد چگونه در امکنه متعدده ظاهر میشود امام چگونه
عالم بغیب میشود بلکه محیط خداست علام الغیوب اوست
خلاصه اینها نیست مگر از غایت بغض و عداوت ایشان
با امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرین علیهم السلم چنانچه
امام علیه السلم در خصوص این قبیل اشخاص میفرمایند

عجباً لاناس من شیعتنا یزعمون ان طاعتنا واجبة کطاعة
رسول الله ثمّ یکسرون حجتهم ویخصمون انفسهم یقولون
انّا لا نعلم کلّ شیء اوتری انّ الله سبحانه یبعث حجة علی اهل
المشرق والمغرب ثمّ یخفی علمهم عنه ترجمهٔ این حدیث اینست
که امام علیه السّلم میفرمایند خیلی عجبست از طایفهٔ از
شیعیان ما که گمان میکنند طاعت ما واجبست مثل طاعت
رسول خدا بعد از آن کسر میکنند حجة خود را و خصمی میکنند
با جان خود و میگویند ما همه چیز را نمیدانیم آیا چنین میدانی
که خدا مبعوث میکند حجتی با هل مشرق و مغرب بعد مخفی
میکند علم آنها را ازو و در این معنی اخبار متواتر است از ائمهٔ
اطهار ع ولی این حدیث صحیح صریحست در اینکه جمعی از فرقهٔ
شیعهٔ اثنی عشریه در هر عصر بوده و هستند که این قبیل
فضائل و مناقب را انکار کرده و میکنند و با وجود این چنین
نسبت میدهند که ما شیعهٔ امیر المؤمنین علیه السّلم و دوست
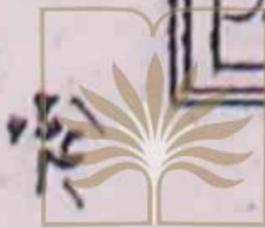
ائمهٔ طاهرین تقسیم نموده اند و از جملهٔ ایشان امام بحق ناطق

امام جعفر صادق علیه السلام است که در تفسیر امام جناب

حسن عسکری روایت فرموده اند حدیث طولانیست محل

شاهد اینست که آنحضرت بعد از آنکه تقسیم میکند علما

علیه السلام
در تفسیر امام
ع

شیعه را بچهار قسم پس میفرماید ومنهم قوم نصّاب لا یقدرون

علی القدح فینا فیتعلمون بعض علومنا الصحیحة فیتوجهون

به عند شیعتنا وینتقصونا عند نصّابنا ثم یضیفون علیه

اضعافه واضعاف اضعافه من الاکاذیب علینا التی نحن براء

منها فیتقبلون المسلمون المستسلمون من شیعتنا علی انه من

علومنا فضلّوا واضلّوهم وهم اضرّ علی ضعفاء شیعتنا من جیش یزید

لعنه علی الحسین بن علی واصحابه فانهم یسلبونهم الارواح

والاموال وللمسلوبین عند الله افضل الاحوال لما

لحقهم من اعدائهم وهؤلاء علماء السوء الناصبون المشبّهون

بانهم لنا موالون ولاعدائنا معادون یدخلون الشک

الشیعة

الشبهة علی ضعفاء شیعتنا فیضلونهم فیمنعونهم من قصد
المصیب للحق لا جرم ان من علم الله من قلبه من هؤلاء
العوام انه لا یرید الا صیانة دینه و تعظیم ولیه لم یترکه فی
ید هذا الملبس الکافر و لکنه یقیض له مومنا یوقفه علی
الصواب ثم یوفقه الله تعالی للقبول منه فیجمع له بذلک
خیر الدنیا و الاخرة و یجمع علی من اضله لعن الدنیا و عذاب
الاخرة تمام شد کلام امام علیه السلم و حاصل مضمون
بلاغت مشحون این روایت هدایت فرجام انست که امام علیه
السلم میفرماید یکقسم از علمای شیعه طایفه هستند نصاب
یعنی نصب عداوت میکنند با ائمه اطهار علیهم السلم و لی
در ظاهر مقتدر نمیشوند بر قدح ما پس بعضی از علوم صحیحه
ما را یاد میگیرند و باین جهة در میان شیعیان ما صاحب ریاست
و تشخص میشوند و نسبت نقص میدهند بما در نزد ضعیفان
ما و اضعاف مضاعف بران اکاذیب میافزایند که ما از انها

میرفهند
٤
علمای ان

بری هستیم پس قبول میکنند از انها مسلمین که اهل التسلیم

هستند با این اعتبار که از علوم ماست پس انها گمراه میکنند

شیعیان ما را و ضرر انها بشیعیان ما بیشتر است از ضرر قشون

یزید بن معویه بجناب سید الشهداء و اصحاب انحضرت زیراکه

انها ضرر بابدان و اموال ایشان میرسانیدند و از برای انها

افضل احوال است نزد خدا اما این قسم علما که ناصبی هستند

و مشتبه میکنند بشیعیان که ما اهل تولا و تبرا هستیم

شک و شبهه داخل میکنند بقلوب ضعفای شیعیان

ما و انها را گمراه کرده مانع میشوند از رفتن ایشان پیش

کسانیکه بحق رسیده اند پس صبر نماید لاجرم هرکس را

که خدا میداند از عوام الناس که بر روی اینقسم از علما

کرده اند مقصودی نداشته اند مگر حفظ دین خود و تعظیم

ولی خدا پس خدا نمیگذارد او را در دست ان ملبس کافر بلکه

مومنی را برانگیخته اگاه میکند او را بر حق و صواب و موفق

میشود بقبول قول او پس جمع میکند خدا از برای او خیر دنیا

و اخرترا و جمع میکند از برای ان ملا که او را گمراه کرده بود

لعن دنیا و عذاب اخرترا تامل کن درین حدیث صحیح که انحضرت

چکونه تصریح کرده و بچه وضوح بیان فرموده است احوال

قسم چهارم را از علماء شیعه که از راه عداوت انکار می

کنند فضایل ائمه اطهار را سهلست نسبت نقص بامام

علیه السلم و کتابها در اثبات مناقص از برای ائمه هدی مینویسند

چنانکه یکی از ملاهای تبریز که از مشاهیر بود چهل

سال قبل برین کتابی نوشته و اسم ان کتاب را منقصة

الائمه گذاشته بود نواب غفران ماب نایب السلطنه

مرحوم قدغن فرمود که ان کتاب را احدی استنساخ نکند

و الان باز از نسخ ان در تبریز موجود است و یکی از رحمت

خدا دور نیز کتابی در اثبات جهل و عجز امام علیه السلم

و نسبت سهو و نسیان از برای ایشان نوشته اسم ان

کتاب ارغام الغلاة گذاشته که بزعم او عبادت از این سلسلهٔ
علیه نباشد و ملائی بی تمیزی هم این اوقات کتاب علیحده
نوشته اسم آن کتاب را نقصان الائمه گذاشته بعض
مزخرفات بقالب زده که زبان ما را یارای تقریر آنها نیست
وهم چنین این روزها از ملائی دیگر که او نیز از مشاهیر
علمای تبریز است استفتائی کرده‌اند جوابی نوشته است
که جای خندهٔ اهل عقول و الباب است بل وقت گریه علوم و آداب
و مضمون همان استفتا که اصل آن بخط و مهر خودش
در نزد حقیر ضبط است اینست که نوشته اند اسلامیان
پناها شخص امام علیه السلام را ناظر میدانند یعنی میبینند که
آیا این شخص کافر است یا نه یا او یا بطونه ملاقات میتوان
کرد یا نه جواب مسئله را دو کلمه مرقوم فرموده مزین
فرمایید زیاده عرض دیگر ندارد آن ملا در جواب نوشته
است این اعتقاد از اعتقادات طایفهٔ ضاله خذلهم الله

تعالی واز لوازم اعتقاد بر خالقیت ائمه علیهم السلام است
کسیکه خالق چیزی باشد بان محیط ودر مشاهده آن حاضر
وناظر است صاحب این اعتقاد از اعتقاد مسلمین بریست
عصمنا الله وایاکم تمام شد جواب آنجناب که بعینه عبارت
بدون کم وزیاد شما را بخدا قسم میدهم تامل کنید در جواب
این ملا که ادعای فهم وسواد میکند وخود را عالمی از علما
اسلام میشمارد وحال آنکه این استفتا اولا دلیلست
بنهایت عناد وعداوت او با خاندان ولایت زیرا که انکار
کرده است در حق ایشان چیزیرا که از برای همه کس اسناد
میتوان داد واطلاق این لفظ را برای هر بیننده میتوان
کرد اما این مرد اطلاق این لفظ را از برای ائمه هدی روا ندیده
وباین قدر هم راضی نشده است که مردم امام خود را بینند
بدانند سهلست بر معتقدان نسبت کفر وضلالت داده وگفته
است این اعتقاد از اعتقادات ضاله است وثانیا دلیلست

اظهار

اوست
صح

دارد
صح

آن

طایفه

بعدم فهم و سواد او زیرا که اولا بخلاف ما انزل الله فتوی
داده است و ثانیا همه فقها مخالفت ۲ و ثالثا از طریق استدلال
بیرون رفته از برای مدعای خود بطور مغالطه و بدلیل
مجادله بالتی هی اسوء دلیل آورده و گفته است این اعتقاد
از لوازم اعتقاد بر خالقیت ائمه اطهار علیهم السلام است
کسی که خالق چیزی ۲ باشد محیط و در مشاهده آن حاضر و
ناظر است و مرادش از این عبارات اینست که چون هر خالق
مخلوق حاضر و ناظر است پس باید هر حاضر و ناظر هم خالق
باشد و این حرفیست مزخرف که زن ثکلی با آن میخندد زیرا
که اگر قضیه باین طریق باشد لازم میاید که هر کس هر کس را
می بیند خالق او باشد و همچنین ما آسمان و زمین را
می بینیم باید خالق آسمان و زمین باشیم و این بدیهی البطلانست
هیچ جاهل باین گونه کلام تکلم نمیکند تا چه رسد بفاضل
و ثالثا دلیل است بر اینکه او را ادعای اسلام از معتقد

کرده است ۲ صح

نباشد ۲ صح

مسلمین

مسلمین خبری نیست زیرا که گفته است صاحب این
اعتقاد از اعتقاد مسلمین بریست وحال آنکه این اعتقاد
اعتقادیست مطابق آیات کتاب مبین وروایات ائمهٔ طاهرین
بلکه از جملهٔ ضروریات در نزد همهٔ مسلمین است پس واضح
صاحب استفتا در این فتوی که داده است اولاً رد کرده است
قول خدا را که فرموده است وقل اعملوا فسیری الله عملکم
ورسوله والمؤمنون وثانیاً رد کرده همهٔ ائمهٔ هدی را
که در فقرات خطب وزیارات وسایر اخبار وروایات اثبات
رؤیت اعمال خلایق را ان برای خود شان فرموده واطلاق
لفظ حاضر وناظر وعین الله الناظرة با ائمهٔ هدی در
اغلب آنها وارد است وثالثاً رد کرده است همهٔ علما را که
این استفتا که اینهمه اخبار وروایات وخطب وزیارات را
در کتب خود ثبت کرده وبهمه آنها معتقد بوده اند واِلا
حاشا وکلا علمای ما اخباری که در کتب خود که مشتمل

براصول عقاید باشد نقل کرده وخود معتقد انها باشند

وزابعا مخالف کرده است با همه خواص و عوام شیعه اثنی

عشریه وطایفه امامیه که همه انها جناب ولایت مآب

حاضر و ناظر میدانند و هر جا مشکلی از برای انها روی دهد

توسل باءئمه هدی کرده ایشانرا ندا میکنند که بفریاد انها

برسند وازان مهلکه نجات بدهند و همچنین اعتقاد

همه مؤمنین اینست که ائمه علیهم السلام همه جا در سر

مرده ها حاضر میشوند خواه در مشرق باشند خواه در

مغرب بلکه بسا در یک ان هزار نفر در مشرق میمیرد و هزار

نفر در مغرب و ایشان همان ان در بالای سر همه انها حاضر اند

و باحوال ایشان ناظر و این ادل دلیلست بعلم و احاطه ایشان

بمشرق و مغرب عالم و خامسا مخالف کرده است در این

استفتا با اغلب سنیها که اقرار دارند بعلم و احاطه و حاضر

و ناظر بودن جناب ولایت مآب در همه جا چنانچه در کتب

و سایر ائمه اطهار را ع

اخبار خود شان بدون رد و انکار نقل کرده اند مهمان بودن

انحضرت را در حین افطار در چهل جا و بودن انحضرت در

شب معراج در همه اسمانها و نجات دادن ایشان سلمان را

در دشت ارژنه از دست شیر قبل از تولد ایشان در دار

دنیا و حاضر شدن ایشان بسر جنازه خود بعد از رحلت

خود شان از این عالم و امثال اینها که همه دلیلست بر انکه

انحضرت در همه جا بوده و هست پس معلومست که صاحب

استفتا را اصلا از معتقد مسلمین خبری نیست و خودش

از اعتقاد مسلمین بریست که باین شدت بانکار فضایل

امیر المومنین علیه السلام جریست اعاذنا الله و اياکم من

شرور انفسنا بالجمله مقصود از اینهمه تمهیدات این بود

که این قسم از حضرات مخالفین که در مقابل این فرقه

محقه ایشاند و هر چه را از فضایل و مناقب امیر المومنین و

ائمه طاهرین که میشنوند فرضا اگر ادراک کنند

واما ای
انحضرت

عمداً انکار مینمایند حقیقة عداوة اینها با ما راجعست
با ائمه و اینهمه اصرار ایشان در انکار محض از راه بغض و
عداوتست با ائمه اطهار و ضرر این قسم از مخالفین بشیعیان
بیشتر است از ضرر معاندین دین زیرا که اینها هر چه نقص
از برای ائمه ما ثابت کنند اصلا شیعه ها از اینها نمیشنوند
زیرا که میدانند اینها اعدای ائمه هدی هستند اگر احیاناً
اینها فتوی بقتل ما ها بدهند احدی از شیعیان بفتوی
اینها گوش نمیدهد و بحکم اینها عمل نمیکند بخلاف اینها که
خود را عالمی از علمای شیعه قلم داده و بحسب ظاهر اظهار
تولی با ائمه اطهار میکنند و اگر فتوی بکفر یا قتل شیعه
از شیعیان ایشان بدهند عوام الناس اطاعت ایشانرا بجون
لازم دانسته و بریختن خون یکبد بکر که هم شیعه و شیعه
زاده و اهل اسلام هستند اقدام میکنند چنانچه در این
ایام همین استفتا بود که جری و جسور کرد بعضی را از اهل

هدی

شروع بریختن خون جمعی از مسلمین در دهه عاشورا و مجلس
عزای سید الشهدا و عالم را از علمای اسلام در شهر محرم
الحرام بکمال بیحرمتی و غایت بیرحمی و نهایت بیمروتی بقتل
رسانیده در ظهر عاشورا بمولای خود جناب سید الشهدا
ملحق شد باری رشته کلام که باین مقام رسید مطلع
دیگر آغاز نمایم و مقطع تازه انشا کنم لکن تا قیامت اگر
بگوییم زین کلام صد قیامت بگذرد وین ناتمام پس
همان بهتر که مختصر کنم و بخاتمه بگذرم **اما خاتمه**
پس آن در ذکر بعضی از فضایل و مناقب حضرت اسد الله
الغالب علی بن ابیطالب صلوات الله علیه و اولاده الطیبین
الطاهرین است که علمای عامه در کتب و زبر خود ثبت و
ضبط نموده و همگی بدون اغماض و اعتساف بمضامین آنها
اقرار و اعتراف کرده اند ولی قبل از شروع بذکر اخبار آنها
تیمنا و تبرکا یک حدیث صحیح که صریحست در بیان همان

تفاصیل

تفاصیل که حقیر در مقالهٔ اولی و بیان محل نزاع ذکر
نموده و بمعرض تحریر آورده از کتاب مستطاب کفایة الخصام
که بامر پادشاه اسلام چاپ شده و محض انتفاع خواص و
عوام وقف عام فرموده اند ذکر میکنیم که در حقیقت همین
روایت از برای خصم ما کافی و وافیست و فوق کلام امام
کلامی نیست پس بعد از ان اتماما للحجة و ایضاحا للمحجة شروع
میکنیم بذکر سایر اخباریکه از طرق سنیهاست و بالصراحت
دلیل مدعای ماست که محل نزاعست میان ما و حضرات منکرین
و آن حدیث اینست که علامهٔ ربانی سید هاشم بحرانی در باب
دویم کتاب غایة المرام نوشته است که شیخ شرف الدین
نجفی در باب ما نزل فی اهل البیت من القرآن از جناب
امام موسی کاظم علیه السلم روایت کرده است که آنحضرت
فرمود خداوند تبارک و تعالی نور جناب محمد مصطفی را
از نوری آفرید که آنرا از نور عظمت و جلال خود شکافته

نیست ۲ صح

بود وان نور نور الوهیت اوست که از نور ذات خود اختراع

کرده است وان نور نیست که در کوه طور بحضرت موسی تجلی

کرد و موسی از مشاهده ان بیخود شد و افتاد وان نور

نور محمدی بود که چون اراده خدا قرار گرفت که محمد صلی الله علیه

واله را از ان نور خلق کند از نیمه ان محمد را افرید و از نیمه

دیگر علی را و غیر ایشان هیچ مخلوق را از ان نور نیافرید

وافرید ایشان را بید قدرت خود و در ایشان دمید بنفس خود

از برای خود و ایشان را مصور گردانید بصورت خود شان

و ایشان را امین خود کرده و بر بندگان خود گواه گرفت و

ایشان را خلیفه و قایم مقام خود گردانید و ایشان را چشم

بینای خود گردانید که بمردم نظر کنند و ایشان را زبان

گویای خود فرمود و علوم خود را بایشان عطا کرد و قران را

بایشان تعلیم نمود و ایشان را بعلم غیب خود اگاه گردانید

یکی را از ایشان نفس خود قرار داد و یکی را روح خود گه

هیچ یک از ایشان ثابت و برقرار نگردد مگر باد یگری

ظاهر ایشان بشریت است و باطن ایشان لاهوتیت در

میان مردم هویدا شده اند بهیکلهای ناسوتی تا مردم را

طاقت دیدن ایشان باشد و اینست که حقتعالی میفرماید

و للبسنا علیهم ما یلبسون یعنی پوشانیدیم بر ایشان

لباسی را که همه مردم پوشیده اند پس ایشان قائم مقام

پروردگار عالمیانند و حجابهایند در میان خدا و خلق

و ابتدای آفرینش با ایشان شده و با ایشان تمام میکند

خدا تعالی پادشاهی و احکام را پس از آن از نور محمد صلی

الله علیه و آله نور فاطمه را اقتباس کرد مانند اقتباس آن نور

از نور خود و از نور علی و فاطمه نور حسن و حسین را اقتباس

نمود مانند اقتباس چراغها از یکدیگر و همه از نور خلق

شده و نقل میشدند از پشتی بپشتی و از رحمی برحمی در

اصلاب و ارحام نه در طبقات سافله انها که محل ادناس

طبقات عالیه

نطفه
ح

واو ساخت بلکه دست بدست نراب شدید نا ضعیف ونه
منی جهنده مانند سایر مردم بلکه انواری که نقل میشدند
از اصلاب طاهره بارحام مطهره زیرا که صفوه از صفوه
بودند که ایشانرا برای خود برگزیده و خزانه علم خود کرده
و ایشانرا مامور فرموده به تبلیغ علوم و احکام خود بمردم
و حقتعالی ایشانرا قائم مقام خود قرار داد زیرا که خود
دیده نمیشود و حقیقت ذات او برا حدی معلوم نمیگردد
و ایشان از جانب خدا گویندگان و رسانندگانند و
ایشانراست که تصرف کنند بر امر و نهی خدا و بایشان ظاهر
میگردد قدرت و قوه خدا و از ایشان آشکار میشود دلائل
خداوندی و ایشان خود را بخلق شناسانید و بواسطه
ایشان مردم خدا را شناخته اند و بسبب ایشان مردم اطاعت
خدا کردند و اگر ایشان نبودند احدی خدا را نشناختی و هیچ
بنده کیفیت بندگی او را ندانستی و خدا جاری میکند
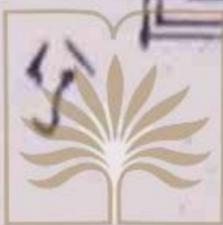
امر و حکم خود را بهر نحو که بخواهد و در هرچه بخواهد

لا یسئل عمّا یفعل وهم یسئلون تمام شد روایتی که از
کفایة الخصام بعینها نقل نمودیم و این روایت کفایت
میکند بر همه خصماء که با جان خود خصمی میکنند زیرا که
این روایت روایتیست که مشتمل است بر جمیع آن تفاصیل
که ما در مقاله اولی بیان کردیم از مقامات نبوّت و ولایت
و معنی وساطت و خلافت و مراتب نورانیت و بشریّت و
علم و احاطه و هیمنت و اینکه ایشان اوّل ما خلق الله
هستند و خدا ایشان را سلطان قرار داده در همه عوالم
امکان و مراتب اکوان و ایشانند مظاهر جلال و جمال و
مصادر افعال خداوند متعال چنانچه بهمه اینها امام
علیه السلام تصریح فرموده اند پس هر کس که اینها را انکار
میکند حقیقة مخاصمه با امام علیه السلام دارد و معارضه
با پادشاه جمجاه اسلام پناه خلد الله ملکه و سلطانه کرده

چرا امام علیه السلم این همه مبالغه در تعریف و توصیف

جناب رسالت مآب و سایر ائمهٔ اطیاب فرموده است و

ثانیاً چرا پادشاه جم جاه امر بچاپ ان کتاب مستطاب نموده

و انرا وقف عام فرموده اند که خواص و عوام از ان بضلالت

افتاده در اقطار و امصار این قبیل فضایل و مناقب انتشار

یابد و همه از این مقامات و مراتب و این همه اسرار ائمهٔ

اطهار خبردار باشند تا از برای حضرات مجال انکار نباشد

و نتوانند بمردم مشتبه کنند که اینها را شیخیهای تازه

اورده اند و از خودشان میگویند زیرا که ان کتاب مستطاب را

هر کس ببیند میداند که شیعه و سنی اتفاق دارند بر صحت

این مطالب که ما میگوئیم و ما چیز تازه از خود نیاورده ایم

و اما اخبار سنیها که صریحست در همین معانی و معتبرین

علمای عامه در کتب خود ثبت کرده اند و اقرار دارند بصحت

انها پس از جمله انها اخباریست که دلالت میکند بر اینکه ائمه

اطهار اول ما خلق الله هستند واگر ایشان نبودند هیچ
مخلوقی موجود نمیشد وایشان واسطه هستند میان حق
وخلق من جمله نوزده حدیث از کتب معتبره ایشان صاحب
کتاب غایة المرام نقل کرده وصاحب کفایة الخصام ترجمه
نموده است از جمله انها حدیث اول است از شیخ ابراهیم ابن
محمد بن ابی بکر بن حسن بن محمد بن الحموینی که از اعیان واکابر
علمای عامه است در کتاب فرائد السمطین فی فضائل المرتضی
والبتول والسبطین که از مؤلفات اوست باسناد خود از
ابوهریره روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه واله فرمود
چون حقتعالی جل شانه ادم را افرید وروح در او دمید
بجانب راست عرش نظر کرد پنج نور دید که در رکوع وسجود
بودند عرض کرد الهی هیچ مخلوقی پیش از من ازخلق افریده
فرمودند نیافریده عرض کرد پس چه کسانند این اشباح
که در هیئت خود مشاهده میکنم حقتعالی فرمود ای ادم

حموية ۲ ع

ایشان از اولاد تواند و اگر ایشان نبودند ترا نمیافریدم

و بجهة ایشان پنج نام گرامی از نامهای خود مشتق کرده

ام و اگر ایشان نبودند نمیافریدم نه بهشت را و نه دوزخ را

و نه عرش را و نه کرسی را و نه اسمان و نه زمین و نه ملئکه

و نه انس و نه جن را من محمودم و این محمد و من عالیم و این علی

و من فاطرم و این فاطمه و من صاحب احسانم و این حسن

و من محسنم و این حسین بعزت و جلال خود سوگند یاد

کرده ام که در دل هر کس بقدر ذرۀ از عداوت ایشان اورا

در اتش بسوزانم و باک ندارم ای ادم اینها برگزیدگان منند

بدوستی ایشان مردم را از عذاب جهنم نجات دهم و بعداوت

ایشان مردم را در اتش بسوزانم و چون ترا بمن حاجتی باشد

با نور ایشان بمن توسل جوی که بر اورم حاجت ترا پس جناب

پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود ما ایم سفینۀ نجات هر که

بان تعلق جوید نجاة یابد و هر که از ان تخلف کند هلاک

کردد
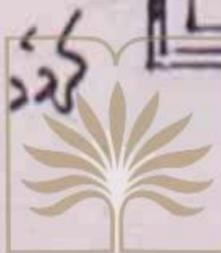
باشد

کرده و هر کرا حاجتی بسوی خدا باشد باید که بما اهل بیت
از خدا حاجت خود را بخواهد تمام شد حدیث و از جمله
حدیث دویمی است که بار حموینی باسناد خود از ابن عباس
روایت کرده است که گفت از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
شنیدم فرمودند یا علی من و تو از نور خدا آفریده شده ایم و
هم چنین است ما بقی نوزده حدیث که در آن کتابست همه
بهمین مضامین از ثقات و معتبرین علمای عامه و کتب
سنیها مثل اخطب خوارزمی که از اکابر علمای عامه است
و عبدالله بن حنبل و علی بن محمد خطیب شافعی فقیه معروف
با بن مغازلی واسطی و ابن شیرویه دیلمی که از اعیان علمای
عامه است و صاحب مناقب فاخره فی العترة الطاهرة و از
عمر بن خطاب و ابی بکر بن ابی قحافه و سایرین نقل شده است
و هم چنین است مضامین اخبار یکه صاحب مناقب مرتضوی
در کتاب مناقب خود در همین باب نقل کرده است و از جمله

انها حدیثی است که از صحیح بخاری و هدایة السعدا نقل

کرده است از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله که انحضرت فرمودند

که خداوند تعالی مرا و علی را از یکنور افرید در نزد عرش که

تسبیح و تقدیس میکرد ان نور خدا را پیش ازانکه خداوند

ادم را بیافریند بدو هزار سال پس چون ادم را افرید ساکن

شدیم در صلب او پس ازان منتقل شدیم از صلب طیب

ببطن طاهر و نبود درمیان ما حجابی تا صلب براهیم تا انکه

رسیدیم بصلب عبد المطلب پس ان نور دو قسم شد یک

قسم در صلب عبد الله قرار گرفت و قسم دیگر در صلب

ابیطالب پس برامدم من از صلب عبد الله و علی از صلب

ابیطالب پس جمع شد نوری از من و علی در فاطمه و حسن

وحسین دو نور بودند از نور پروردگار عالمیان صاحب

مناقب بعد از نقل این روایت میگوید در خزانة الجلال الله

حدیثی بهمین مضمون از جناب رسالتماب نقل کرده است

١

و در اخبار باین عبارت فرموده اند که همه انوار از نور من
و علیست و مفاد این حدیث و سایر روایات و اخبار که در این
باب وارد شده است اینست که حقایق مقدسه ائمه اطهار
از نور مقدس پروردگار عالمیان خلق شده است و حقایق
سایر خلایق بتفاوت قابلیات و مراتب از اشعه و پرتو انوار
ایشان خلق شده است مثل شعاع آفتاب از آفتاب و مثل
نور سراج از سراج یعنی حقایق انبیا و اولیا و ابرار و اخیار
و صلحا و امّا حقایق اشرار و منافقین و کفار پس ایشان از ضد
و عکس انوار طاهره ایشان خلق شده اند خلاصه جناب
رسالت مآب و سایر ائمه اطیاب که همه از یک نور هستند
باین اعتبار اوّل ما خلق الله و واسطه هستند میان حق و خلق
در افاضهٔ فیوضات زیرا که بقاعدهٔ امکان اشرف و تقدّم
اقوی بر اضعف محالست که فیض از جانب خدای لم یزل
اوّل بکسی برسد که رتبهٔ او انزل و اسفلست از آن صادر

بحسب ٢
صح

اوّل

اوّل بلکه فیض خداوند منّان باید اوّل بان قابل کامل رسد
که بحسب قابلیّت و رجحان از همه قوابل اکمل و اشرفست و نور
حق دران هیکل ظهور کند که از همه هیاکل اقدم و اوّلست
والّا لازم میاید ترجیح مرجوح بر راجح و این منافی عدل و
حکمت و فضل و رحمت خداوندیست زیراکه ان قابل کامل
که در عالم امکان هیچ یك از قوابل با او مقابل نبود بلکه
همه تحت رتبهٔ او بودند قبل از همهٔ مراتب اکوان بمقتضای
صفا قابلیّت و کمال بساطت و نورانیّت و قرب او بمبدء
نور که عبارت از کینونیّت حق است ترجّح بهم رسانید
و از صانع متعال بلسان استعداد و حال سؤال کرده است
که ایجاد او را قبل از همهٔ قوابل اختیار کند و همه را در تحت رتبهٔ
او قرار دهد و بهمهٔ مراتب اکوان بوساطت ان حقیقت نعمت
وجود کرامت کند زیراکه او دران عالم که ازان تعبیر میشود
قدم قابلیّتی بود جامع جمیع کمالات امکانیّه والّا اشرف

بعالم
حم
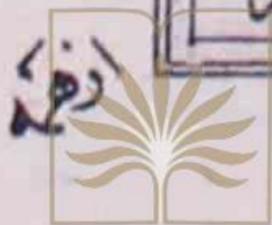
از همه

از همه نمیشد و از جملهٔ کمالات امکانیه وساطت و ولایت
کبری و سلطنت و خلافت عظمی است از جانب خدای تعالی نسبت
بهمهٔ ماسوی پس باید خداوند منّان باو عطا فرماید چیزیرا
که قابلیت او اقتضا کرده است یعنی او را قبل از همهٔ ماسوی
خلق و ایجاد کند و همه را در تحت مرتبهٔ او قرار داده و بهمهٔ فیوضات
خود را بوساطت او جاری فرماید زیرا که طفره در وجود
باطلست و اجرای حکم قدر بخلاف حکمت لغو و بیجا باطلست
بالجمله اینست اصل دلیل و سواء سبیل که سر بستهٔ ان
اسرار قدر و دلیلیست از ادلهٔ حکمت در اثبات نبوّت
مطلقهٔ محمّدیه و ولایت کلّیهٔ علویّه پس هر کس از شیعیان
انکار کند این مرتبه و مقام را از برای ائمّهٔ کرام علیهم السّلم
که مستفاد از اخبار عامّه است یقینا ان شیعه در اعتقاد خود
با ئمّهٔ هدی کمتر از سنّیهاست و از جملهٔ اخبار سنّیها اخبار ریست
بالصّراحه دلالت دارد بر اینکه جناب ولایت مآب صاحب

داده

ولایت کبری وسلطنت عظمی است از جانب خدا چنانکه در مناقب مرتضوی از صحاح سته واز صواعق ابن حجر ومصابیح الانوار ومسند احمد بن حنبل ومشکوة غزالی نقل کرده است که انها از جندب بن جناده بطریق خویشان روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند علی از من است ومن از علی واو حاکم وولی هر مؤمن ومؤمنه است وبعد از من ادا نمیکند دین مرا مگر علی وایضا نوشته است که در مسند ابن حنبل ومسند جوزی ومستدرک حاکم وصحیح ترمذی ومصابیح ومشکوة غزالی وصواعق ابن حجر بروایت عمرو بن حصین مسطور است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود چه میخواهید از علی بدرستیکه علی از من است ومن از علی واو ولی وحاکم هر مؤمن ومؤمنه است بعد از من ونیز از فردوس الاخبار نقل کرده است که انحضرت فرمود که اگر مردم بدانند که علی چه وقت نامیده شد بامیر المؤمنین هرگز انکار نمی

کنند

کنند فضایل او را پس او نامیده شد ابی باین اسم وقتیکه آدم
در میان روح و جسد بود که خداوند عالمیان فرمود الست بربکم
قالوا بلی پس فرمود انا ربکم و محمد نبیکم و علی امیرکم و ایضا
از مستدرک حاکم و صواعق ابن حجر و مودات روایت کرده
است از جابر بن عبد الله انصاری که گفت شنیدم از جناب
پیغمبر صلی الله علیه و اله در حالیکه گرفته بود دست امیر
المؤمنین را و میفرمود این علی پادشاه مؤمنانست و کشنده
کافران منصور من نصره مخذول من خذله و این را آن حضرت
بصوت بلند میفرمود و از همه اینها واضح تر از روایات عامه
حدیث غدیر خم و نص جناب رسالت مآبست بولایت
و اولویت جناب ولایت مآب در روز غدیر و اقرار عمر بن خطاب
باین معنی در همان روز که صاحب مناقب مرتضوی از کتب معتبره
خویشان نقل کرده است مثل صحیح مسلم و صحیح بخاری و
صحیح ترمذی و صحیح نسائی و صحیح سجستانی و جمع بین الصحاح

که اینها را سنیها صحاح سته خوانند و در صحت اینها اصلا
خلافی ندارند و مثل مشکوة غزالی و مصابیح و مسند
احمد بن حنبل و صحیح واقدی و بیهقی و کشاف زمخشری
و اسباب نزول واحدی و نزل السائرین و وسیلة المتعبدین
و اعلام الوری و حلیة الاولیا و فردوس الاخبار و مغانی
الاخبار و کفایة الطالب و صواعق محرقه و مودات و
دستور الحقایق و هدایة السعداء و مقصد اقصی و ترجمه
مستقصی و کشف الغمه و مناقب خوارزمی و مناقب حافظ
بن مردویه و سفینه و ربیع الابرار و تفسیر ثعلبی و حافظ
و فخر رازی و تاریخ طبری و روضة الاحباب و روضة الصفا
و معارج النبوة و حبیب السیر که حدیث غدیر خم علی سبیل
الاجمال و التفصیل در همه اینها که از کتب معتبره عامه است
ثبت شده و صاحب مناقب مرتضوی همین حدیث را از این کتب
مفصله بتفصیل نقل کرده تا اینکه میگوید چون خلایق

در همان منزل جمع شدند سیّد کاینات بر بالای جهاز

شترها بر آمده و علی مرتضی نیز حسب الامر بالا رفته بریمین

سیّد المرسلین ایستاده و انسرور بعد از ادای حمد و ثنای

الهی رو بسوی اصحاب و سایر مومنان اورده باواز بلند فرمود

الستُ اولی بالمومنین من انفسهم یعنی نیستم اولی بر مومنان

از نفسهای ایشان از اطراف و جواب اواز بر امد که بلی یا رسول

الله تو از ما از جمیع وجوه اولی تری انگاه دست امیرالمومنین

کرفت و فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال

من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله

وادر الحق معه حیث کان پس میکوید انگاه بموجب فرموده

سیّد المرسلین امیرالمومنین در خیمه نشست طوایف خلق

بملازمتش رفته تهنیت بتقدیم رسانیدند و قدوهٔ اصحاب

عمر بن الخطاب نیز خدمت انحضرت رفته عرض کرد بخ بخ

لک یا ابن ابی طالب اصبحت مولای و مولا کل مومن و مومنة

بجود ما

یعنی خوشا حال تو ای فرزند ابی طالب که صبح کردی در

حالتی که مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه شدی

حال انصاف باید کرد جایی که عمر بن الخطاب در حق جناب

ولایت مآب باین معنی اقرار کند و بولایت مطلقه آنحضرت

اعتراف نماید زهی بی انصافیست و خیلی قباحت دارد از

کسانیکه ادعای تشیع دارند باین ادعا منکر ولایت

مطلقهٔ امیر المؤمنین باشند و او را از برای جمیع ماسوی

سید و مولا و صاحب و مالک و اولی بتصرف و سلطان و

مدبر امور نداند و سلطنت و ولایت و حکومت و امارت

او را از برای کل انس و جن و ملائکه و انبیا و اولیا انکار

کنند زیرا که ولایت بحسب عرف و لغت بهمهٔ این معانی که

ذکر شد آمده و احدی اختلاف در آن نکرده است و عمر

هم که اهل لسان بود و همهٔ این معانی را میدانست دانسته

و فهمیده انروز اقرار کرد و عمرو بن عاص هم همان روز در

قصیده خود بهمین معنی اشاره کرده و گفته است وضربته

کبیعته بنجیم معاقدة من القوم الرقاب پس هر کس این

معانیرا در حق امیر المؤمنین انکار کند و بولایت جناب

ولایت مآب باین معنی قائل نشود حقیقة میتوان گفت که

چنین شخص داخل زمره نصاب است که با سنی هم مخالفت کرده

و عداوت با امیر المؤمنین دارد چنانچه از همین اشخاص در

دار السلطنه تبریز بهمین جهة گفتن اشهد ان علیا ولی

الله را در اذان و اقامه که شعار شیعه اثنی عشریه است

بشدت منع میکنند و حال آنکه اخبار متواتره از عتره طاهره

وارد است که بتاکید تمام فرموده اند من قال لا اله الا الله

محمد رسول الله علی ولی الله و مفاد همه آن اخبار اینست که

بعد از ادای شهادتین حتم است گفتن علی ولی الله چه اذان

باشد چه اقامه و چه غیر اینها و اینست الآن عمده فرق ما بین

سنی و شیعه پس هر کس درین جزو زمان که در بلاد شیعه

بقیه

تقیّه بالکلیّه برداشته شده است این را منع کند در اذان

و اقامه و یا انکار کند معنی ولایت را در حقّ امیر المؤمنین و

سایر ائمّهٔ طاهرین فرقی میان او و سایر سنّیها نیست بلکه

میتوان گفت این شیعه در ادّعای محبّت با ائمّهٔ اطهار

کمتر از سنّیهاست زیرا که انها اگرچه این کلمه را در اذان و

اقامه نمیگویند ولی بمعنی ان که عبارت از مالکیّت و سلطنت

و اولی بتصرّف بودنست اقرار دارند و جناب ولایت مآب را

دارا میدانند بمقامات ولایت و امامت و خلافت و وصایت

چنانچه صاحب مناقب مرتضوی در کتاب خود تصریح

کرده و سایر علمای عامّه نیز به هیچ یک از این مقامات انکار

ندارند بخلاف منکرین شیعه که درین جزو زمان پیدا شده

اند پس انها اگرچه بحسب ظاهر بلفظ ان از ترس سایر شیعیان

اقرار دارند ولی بمعنی ان انکار دارند و میگویند ائمّهٔ اطهار

علیهم السّلم اولی بتصرّف نیستند ایشان اصلا تصرّف

در مکوّنات ندارند و ما عبد رق از برای ایشان نیستیم زیرا
که ایشان هم بشری هستند مثل ما بلی غایة ما فی الباب اینست
که ائمّه اثنا عشر امام بودند از برای بنی نوع بشر در بیان
احکام شرعیّه و تعلیم معالم یقینیه و مردمانی بودند صاحب
ورع و تقوی و مستجاب الدّعوة در درگاه الهی انهم گاهی
یعنی صدور معجزات که از درگاه قاضی الحاجات استدعا
میکردند و خدا هم همان معجزات را از دست انها لاعن شعور
جاری میکرد بدون اینکه خودشان مستشعر باشند
مثل ظهور بعضی از خوارق عادات از جمادات و نباتات که
صدور این چیزها از انها اصلا از روی شعور و ادراک
نبود چنانچه مخصوصا در خصوص تلاوت نمودن جناب
ولایت مآب در جبین ولادت خود توریة و انجیل و زبور و
قران را که در اخبار عامّه و خاصّه وارد است و از برای احدی
مجال انکار نیست میگویند که خدا انها را از زبان انحضرت

دینیّه ع

در جبین ع

ان ع

جاری

جاری نمود و آنحضرت اصلا با الفاظ و معانی آنها مستشعر نبود
زیرا که قبل از نزول جبرئیل خود جناب رسالت مآب قرآن را
نمیدانست چگونه میشد که جناب امیر المؤمنین در حین
تولد خود بداند و قرآن را دانسته و فهمیده از اول تا آخر بخوانند
سبحان الله خدا بالمره شعور را از اینها برداشته و ائمه هدی را
که محض نور و سرتا پا ادراک و شعور بودند بلکه کمال و شعور
همه موجودات از فاضل نور ایشانست نعوذ بالله نسبت عدم
شعور بایشان میدهند و از برای خود امام کر و کور و پیشوای
بی مدرک و شعور قرار داده اند که نه پشت دیوار و پس پرده را
می بینند و نه استدعا و مناجات و دعا و سلام ارباب حاجات را
می شنوند و نه در حین صدور معجزات و کرامات و ظهور
خوارق عادات ادراک و شعور دارند شما را بخدا قسم ببینید
چه قدر چشم بصیرت اینها کور و دیده دلشان بی نور است
که اصلا بقباحت اینها بر نمیخورند و باین نوع خرافات تکلم

واستنادرا
صح

مینمایند فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور

خلاصه از این قبیل مزخرفات خیلی میگویند چنانچه در

مقام نبوت جناب ختمی مآب هم بنبوت مطلقه قایل نیستند

بلکه میگویند آنحضرت هم پیغمبر بود از برای جن و انس تنها

نه از برای همه ماسوی الله و هم چنین میگویند نبوت آنحضرت

منحصر بود به تبلیغ احکام شرعیه نه کونیه و شرعیه

هردو و میگویند آنحضرت تا چهل سال نبوت نداشت بلکه

بمرتبه نبوت بعد از مدت چهل سال رسید سهلست

بعضی جرأت را بجائی رسانده انکار و عداوت را از حد گذرانیده

میگویند نعوذ بالله آنحضرت قبل از بعثت و نزول جبرئیل

در دین دار دنیا نه کتابی داشت و نه میدانست که ایمان چیست

واستدلال کرده اند بآیه شریفه وکذلک اوحینا الیک

روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان و حال

آنکه این اعتقاد خلاف ضروری دینست و سنی و شیعه از آن

حضرت روایت کرده اند که مکرر میفرمودند کنت نبیا و آدم
بین الماء و الطین و این حدیث صریح است در اینکه آنحضرت
قبل از بعثت بلکه قبل از خلقت عالم و آدم نبی بود و کتاب
داشت چگونه و حال آنکه حضرت عیسی که شیعه آن
شیعیان ایشانست در عهد صبی میگفت انی عبد الله
آتانی الکتاب و جعلنی نبیا سبحان الله نمیدانم نصاری
چه جواب میدهند هرگاه آنها بحث کنند که شما چگونه
میگوئید که پیغمبر ما اشرف انبیاست و حال آنکه پیغمبر شما
بعد از چهل سال بمرتبه نبوت رسید و پیغمبر ما در حین
طفولیت اظهار نبوت مینمود و کتاب از برای او نازل شده بود
بحق خدا جوابی ندارند مگر اینکه در مقام انصاف اعتراف
کنند که دین شما حقست و یا آنکه اقرار کنند که آنحضرت
قبل از بعثت و پیش از خلقت انبیا پیغمبر بود و کتاب داشت
ولی تا چهل سال بحسب ظاهر مبعوث و مأمور نشده بود

که اظهار نبوّت کند و اگر بگوئی پس درین صورت آیهٔ
شریفه چه معنی دارد عرض میشود که مراد از آیهٔ شریفه
اینست که آنحضرت پس از خلقت هیولی اولی و قبل
از القاء روح من امر الله که عبارت از قلم اعلی است نمی
دانست که کتاب چیست و ایمان چه زیرا که در آن معا لها
و دیار دیاری بجز او و پروردگار عالم نبود نه لوح و نه
قلم نه بهشت و نه جهنم نه عالم و نه آدم ما فی الدّیار
سواه لابس مغفر و هو الحمی والحی والفلوات چه آنحضرت
در آن نشئه وجودش محض نور بود و کنهش صرف ظهور
نه آنجا کتابی بآنجناب نازل و نه ایمانی با و عرض شده
بود بلکه آنجا کتابش کتابیست فهوائی و ایمانش جبلّی و
طبعانی نبیّی است امّی بدو معنی و مبعوث بر امیین عالمش
عمی است و مقامش فقر و فنا عملش محو مو هو مست و علمش
صحو معلوم نه آنجا از خطّ و ربط رسمیست و نه از حرف و

کشنه

لفظ اسمی بلکه در انمقام هرچه هست همه وجد و حالست نه جای قیل و قال حرف کفت و صوت را بر هم زنم تا که بی این هر سه با تو دم زنم چه انجا هر چه سؤال شود و جواب اید همه بلسان حالست نه مقال بالجمله چون خواست که ان وجود مسعود از عالم غیب بساحت شهود اید و جمال معنی در کمال صورت نماید پس نقش کرد خداوند جواد بقلم مداد تفاصیل انوار انمادة المواد را در لوح نفس ان یگانه گوهر عالم ایجاد که از ان تعبیر میشود در لغت اهل حکمت بمثل نورانیه و صور علمیه و در لغت اهل شریعت بمعارف ربانیه و احکام الهیه و کتاب حمید و فرقان مجید و بهمین رموز اشاره است که فرمود اند ن والقلم و ما یسطرون بالجمله اگر بخواهی تفصیل این اجمال را بدانی و از کیفیت نزول کتاب از برای انجناب در ان عالم مخبر و مستحضر شوی رجوع کن بقسطاس مستقیم

که این حقیر در رد پادری نصرانی بمعرض تحریر آورده وآنجا
اینمطلب را بطوری بیان کرده است که نه در کتابی مسطور است
ونه در سؤال وجواب مذکور وهر کس انجام رد کند از
بیانش واضح میشود که آنجناب را از ازل خداوند لم یزل
لایق انتخاب دیده قابل خطاب آمد حامل کتاب گردید
قلبش مشکوة انوار شد صدرش ظرف علوم واسرار
نه اینکه العیاذ بالله آنحضرت تا چهل سال بی کتاب
بود وایمانی نداشت خلاصه مقصود از همه این مقدمات
این بود که حضرات اگرچه بحسب ظاهر اقرار دارند بنبوت
ظاهرهٔ جناب محمد مصطفی وولایت جناب علی مرتضی
وامامت سایر ائمهٔ هدی ولی در واقع ونفس الامر
انکار دارند بولایت ونبوت مطلقهٔ کلیه وسایر مقامات
ومراتب حقیقة محمدیه ونفس کلیهٔ الهیه که خداوند
برای ایشان قرار داده است سهل است چیزها در خصوص

ائمهٔ هدی میگویند و مطالبی از عقاید دینیه و معارف
یقینیه انکار میکنند که احدی از سنی و شیعه آنها را
انکار نکرده و نمیکنند با وجود این ادعای تشیع دارند
و خود را در زمرهٔ مومنین ائمه اطهار میدانند باری
از جملهٔ آن اخبار که سنیها در حق جناب ولایت مآب
نقل کرده اند اخباریست که دلالت دارد براینکه جناب
ولایت مآب مظهر صفات جلال و جمال و مصدر قدرت
و افعال خداوند متعالست و صاحب مناقب مرتضوی
و سایرین در کتب خود ثبت نموده اند از جمله خطبة
البیانست که بعضی از حضرات آنرا انکار کرده و میگویند
که این خطبه از موضوعات غلاة است اما صاحب مناقب
مرتضوی که از معتبرین علمای عامه است اکثر فقرات همین
خطبه را از کتابهای خود شان نقل کرده در باب سیم
کتاب خود میگوید برادر با دانش و بینش ظاهر و باطن است

و محبین

و نقل کرده

اصحاب
کوفه

که بعد از کلام خدای جل و علا و حدیث مصطفیٰ ہیچ کلامی
فصیح تر از کلام امیر المؤمنین کرم الله وجهه نیست
بنا بر این بعد از بیان آیات بابرکات قرآنی و احادیث
حبیب سبحانی افتتاح این باب تیمنا و تبرکا بکلام معجز
انجام آن امام معلی مقام کرده شده و از این جمله یکصد و
چهار کلمهٔ مکرمه است که آنرا منظوم نظر افرید کار خواجه
محمد دهدار نور مضجعه شرح کرده است و موسوم بخطبة
البیان کردانیده مؤلف بشرف مطالعه اش مشرف شد
انصاف انست که شارح طیب الله انفاسه در نفاست عبارت
و در مبانی معانی آن داد شرح داده و اگر رسالهٔ مذکوره را
تمام مینوشت موجب اطالت میشد از این وجه معنی
تحت اللفظ بقدر دانش کوته اندیش در حیز تحریر براورد
امید که موافق رضای و مطابق رای جهان آرای انحضرت
کرم الله وجهه باشد بعد از ان الفاظ خطبه را نقل کرده

علیه التحیة والثناء

تعریب

وانها را فقره بفقره بفارسی ترجمه نموده ولیک بنده

اختصارا چند فقره از ترجمهٔ فقرات الخطبه را بهمان طور

وهمان عباراتیکه او ترجمه کرده ونوشته است بدون

تحریف وتغییر بمعرض تحریر در آورده تا معلوم شود

که سنیها تا کجا اقرار دارند بفضائل ومناقب ومقامات

ومراتب حضرت اسد الله الغالب وچگونه اعتراف کرده اند

بانچیزهائیکه جمعی از شیعیان از قبول انها استنکاف

دارند وازجملهٔ انها اینست که میگوید قال امام المسلمین

منم بحقیقت هرچیز دانا واگاه قال امام المحققین منم

انکسیکه متصدی ومتکفل حساب خلایق را قال امام

السالکین منم لوح محفوظ که ثابتست در ضمیر مهر نور

من جمیع صور حقایق الهی قال امام المحبین منم گرداننده

دلها وچشمهای ظاهر وباطن مردم بسوی خیر وشر وبلای

بسوی ماست مرجع وبازگشت ایشان وبتحقیق که بر ذمت

همت ماست حسنات ایشان قال امام العالمین منم انکسیکه
نزد اوست علم کتاب الهی بهر چیز که بوده و هست و خواهد بود
وهم چنین بهمین طور ترجمه کرده تا اخر خطبه از جمله انهاست
که میفرماید منم پیدا کننده ابرها منم برگ دهنده و سبز
کننده درختها منم گستراننده زمینها و بلند کننده اسمانها
منم اسماء حسنی الهی که امر کرده است خوانده شود بانها منم
ان نور که طلب روشنائی کرد ازاو موسی پس هدایت یافت
بان نور منم برارنده قصور و بیرون اورنده مومنین از قبور
و منم صاحب نوح و نجات دهنده او و منم صاحب ایوب
که مبتلا بود و نجات دهنده و شفا بخشنده وی منم صاحب
یونس و نجات دهنده او و منم ولی خدا در زمین گذاشته شده
بسوی من امر خدا پس حکم میکنم در میان بندگان خدا چنانچه
میخواهم منم انکسیکه برانگیختم انبیا و رسولان را منم انکسی
که خواندم افتاب و ماه را پس اجابت کردند منم گستراننده

زمینها و دانا بجمیع اقلیمها منم امر خدا و منم روح خدا و منم
آنکسیکه لنگر کردم کوهها را بجهت نگاه داشتن زمینها
و گسترانیده‌ام زمینها را بجهت سکونت خلق منم بیرون آورنده
چشمه‌ها و رویاننده زراعتها و بلند کننده درختها و برآورنده
میوه‌ها منم آنکسیکه تقدیر و اندازه کرده‌ام قوت آنها را
و منم فرود آورنده بارانها و شنواننده رعد و برق منم روشن
کننده آفتاب برآرنده صبح و پیدا کننده ستاره‌ها و روان
سازنده کشتیها در دریاها منم آنکسیکه میدانم آنچیزهائی
که خطور میکند از دلها و پلک زدن چشمها و آنچیزهائی
که مخفیست در سینه‌های مردم منم اول کسیکه خدا خلق کرده است
نور مرا و در حق من پیغمبر خدا فرموده است انا و علی من نور
واحد منم صاحب کواکب و زایل کننده دول منم صاحب
زلزله و راجفه منم صاحب منایا و بلایا و فصل الخطاب
منم آنکسیکه هلاک کردم جابرهای سابق را بشمشیر خود

رعد ۴
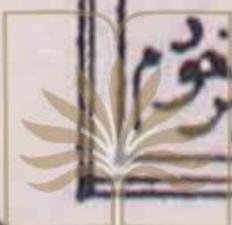
ذوالفقار

ذو الفقار منم انکسیکه سوار کردم بکشتی نوح را منم آن
کسیکه نجات دادم ابراهیم را از آتش و مونس او شدم منم مونس
یوسف در چاه و بیرون آورنده او و منم صاحب خضر و موسی
و معلم آنها منم صورت دهنده اطفال در شکمها منم
کسیکه خلق میکنم و روح میدهم و میمیرانم و زنده میکنم باذن خدا
منم آنکسیکه بینا میکنم کور مادر زاد را و دفع میکنم مرض
برص را و میدانم آنچه در ضمایر خلقست و خبر میدهم
بآنچیزهائیکه مردم میخورند و ذخیره میکنند در خانهای
خود منم وجه الله در آسمان و زمین که همه چیزها هالکست
مکر او و منم صاحب جبت و طاغوت و منم باب الله و منم
آنکسیکه آفتاب از برای من بر گشت دو دفعه منم آن اسم
از اسما حسنی که اعظم و اعلی است منم کتاب مسطور و
بیت الله المعمور منم صاحب قرن اول منم کسیکه گذرانیدم
موسی را از دریا و غرق کردم فرعون را و منم عذاب یوم الظلة

دهم

ومنم آیة الله و منم امین الله منم سمیع و علیم منم خبیر و بصیر
منم کسیکه میکردم هفت اسمان و هفت طبقهٔ زمین را در
طرفة العین منم اوّل منم ثانی منم کسیکه می بینم اعمال بندگانرا
و پوشیده نیست از برای من چیزی در اسمان و زمین منم
خازن اسمانها که همه در تصرّف منست منم دانا بتغیّرات
زمان و حوادث ان در هر حال و منم انکسیکه میدانم عدد
مورچها و وزن انهارا و مقدار کوهها و وزن انهارا و
عدد قطرات باران‌ها را منم آیات و نشانهای بزرگ خدا
منم آن آیاتیکه نمود خدا بفرعون و عصیان ورزید فرعون منم
کسیکه می بینم اعمال خلایق را در مغرب و مشرق و مخفی
نیست بر من چیزی از انها منم تکلم کننده بهفتاد زبان
و فتوی دهنده بهر چیز بهفتاد وجه منم انکسیکه میدانم
هر چیز را که در شب و روز حادث میشود امری بعد از امری
و شیئ بعد از شیئ تا روز قیامت منم محمّد مصطفی منم علی

مرتضی تا آخر که بنده بعضی از فقرات آنها را بهمان طوریکه

صاحب مناقب ترجمه کرده مرقوم داشت و همه عبارات

اوست که بعینها از کتاب خواجه محمد دهدار نقل کرده است

وخطبهٔ طولانی است مشتمل بر حمد و ثنای الهی و درود

نا معدود حضرت رسالتپناهی و ببیان بعضی از اخبار آینده و

حوادث امور و تقلبات دهور و علامات ظهور است که

در کتب جمعی از علمای جمهور بهمان تفصیل مسطور است

از جمله جمال الدین بن طلحهٔ شافعی صاحب کتاب مطالب

السؤل فی مناقب آل الرسول که از فحول علمای عامه است

در کتاب سر مکتوم که تقریباً هفتصد سال قبل بر این کتاب

تالیف کرده است همین خطبه را من البدو الی الختم نوشته

وثبت نموده است و از جمله سید شریف جرجانی که در میان

سنیها که بنهایت عصبیت معروفست چون این خطبه از

آنحضرت منکر نشده و به تفصیل نقل کرده است و هم

وجزبور

نخ

چنین از خاصه هم فاضل متقی اخوند ملا محمد تقی مجلسی
اعلی الله درجته و شیخ حر عاملی عامله الله بلطفه الخفی
والجلی و اخوند ملا محسن فیض در کلمات مکنونه و سایر
علمای خاصه و عامه با اختلاف کمی همین خطبه را نقل
کرده و شرح نموده اند و از این معلوم است که این خطبه
در نزد همه ائمه فحول متلقی بقبول بوده است و هم چنین است
خطبه افتخار و خطبه طتنجیه که بهمین سبک و سیاق
از حضرت اسد الله الغالب در بیان فضایل و مناقب خود
صادر شده است و علمای اخیار آنها را هم در کتب معتبره
ثبت کرده و گفته اند اینکه آنحضرت این مناقب را بخود
نسبت داده و خود را باین اوصاف وصف نموده است به
هیچ وجه منافات با توحید و افعال و صفات ندارد زیرا که آنحضرت
مظهر جلال و جمال و مصدر قدرت و افعال خداوند متعال است
و به هیچوجه در ظهور این صفات و صدور این افعال

شرکتی با خدا ندارد بلکه او عبدیست مخلوق و بنده ایست

مرزوق چنانچه خود آنحضرت بعد از بیان همین فضایل و مناقب

فرموده اند وکانی بضعفاء کم یقولون ان علیا نص علی

نفسه بالربانیه الا فاشهدوا وانی اسئلکم عند الحاجه

الیها ان علیا نور مخلوق و عبد مرزوق ولیک چون آن

جناب مأمور است از جانب خدا بهدایت خلق و تدبیر امور

ایشان لهذا باید آنحضرت نشانه و علامتی از خدا داشته

باشد که بهمان نشانه و علامة از برای خلق معلوم شود که

او ولی خدا و پیشوا و حاکم و فرمان رواست از جانب خدا بهمه

ماسوی چنانچه هرگاه حاکمی بجانب مملکتی از جانب پادشاه

مأمور شود باید آن حاکم علامتی و نشانه از جانب پادشاه

داشته باشد که بهمان نشانه و علامه همه رعایا بدانند که او از

جانب پادشاه مأمور است و الا احدی از او باور نخواهد کرد

که او از جانب پادشاه مأمور است پس خود را از اطاعت و معذور

وادام
هم

نباشند اصلا تمکین بحکومت او نخواهند کرد و او را هم تسلطی
بر انها نخواهد بود مگر وقتیکه از نشانها و علامتهای سلطان
در نزد او باشد و آن علامتها و نشانها بچند قسم است یکی از آنها
فرمانیست از جانب سلطان که مشتمل باشد بر کلیات امر حکومت
و قرار و قانون مصالح و مفاسد امور مملکت و رعیت و تعمیر
بلاد و تدمیر اهل جور و فساد و یکی خلعتیست که پادشاه
باید از لباسهای مخصوص خود و از جامه خانهٔ خاص خود خلعتی
باو مرحمت کند تا اینکه رعیت پادشاه او را در زی سلطنت
و لباس حکومت دیده هیبتی از او در نظر رعیت ظاهر شود
و رعبی در دل انها افکند و یکی شمشیر و حمایلست که از دلایل
قهر و غضب است از برای سرکشان و گردنکشان و یکی هیکل
و نشان است که صورت همیون در آن نشان باشد و از نشانهٔ
کمال قرب سلطانیست و علامتیست از برای اینکه او صورت
پادشاه هست در ان ناحیه و مملکت و یکی از علامات سلطنت

نوبت است

خاص

نوکر است از نوکران پادشاه که عبارت باشد از ارباب مناصب
و کتّاب و ضبّاط و عمّال و قوریساول و فرّاش که همهٔ انها را
زیر دست و تحت حکم او قرار میدهند که بکمال اختیار و اقتدار
و هیمنت در اخذ عطا و گرفتن و بستن و کشتن و زنده نگاه
داشتن و رتق و فتق امور جمهور حکومت کند و انچه که
مقصود و مراد پادشاهست از رفاه و اسایش بندگان الله
بعمل اورد پس وقتیکه چنین شد مردم دیدند که او شخصی
است که از جانب پادشاه ماموراست و فرمان پادشاه در دست
و لباس سلطنت در بر دارد و همه نشانها و علامتهای پادشاهی
در نزد اوست و نوکران خاص پادشاه در زیر حکم او هستند
و همه اطاعت او را بوجوب لازم میدانند و جمیع اثار سلطنت
هویداست از او ظاهر و همه اوامر و نواهی و افعال پادشاهی
از وی صادر است قطع و یقین حاصل میکنند که او از جانب
سلطان ماموراست و حکم او حکم سلطانست و امر او امر سلطان

و فعل او فعل سلطانست و قول او قول سلطانست
و اطاعت او اطاعت سلطانست و هرچه میکند بامر پادشاه
و حکم اوست پس همچنین است امر در خصوص کسیکه از جانب
خدا مبعوث و مامور است بنبوت و ولایت کلیه مطلقه
و رتق و فتق امور جمهور خلایق بحسب اقتضا و اختلاف
ازمنه و دهور که میبایدرا او نیز از قبیل نشانها و علامتها
از جانب خدا باشد تا اینکه همه بدانند که او از جانب خدا آمده
و در ادعا خود صادقست و الا کسی از او قبول نخواهد نمود
و او را هم حجتی برانها نخواهد بود مگر اینکه از همان نشانها
و علامتها که ذکر شد از جانب خدا داشته باشد و در
وقت حاجت از برای هدایت بندگان خدا و اتمام حجت برانها
ظاهر کند اما فرمان ایشان پس انعیبات از کتب سماویه است
مثل قران که مشتملست بر کلیت امور نبوت و ولایت
و دستور العمل ریاست و سلطنت و بیان مصالح

مفاسد امور عباد و حفظ ثغور و بلاد و قانون امر معاش
و معاد و اما خلعت ایشان پس نعبات است از خلعت اصطفا
و رداء کبریا و عمامهٔ کرامت و قمیص رحمت و کمربند محبت و
عصا منزلت که از جانب خدا با یشان عطا شده است
و اما نشان ایشان پس نعبات از هیکل توحید و صورت
انزعیت و هیئت اعتدال و استقامت است که سر تا پا
حکایت میکند از جمال و جلال خداوند مجید و توحید
پروردگار حمید ان دلیل کمال قرب و اتصال ایشان است
بخداوند منان و اما شمشیر ایشان پس نعبات از آثار
قهر و غضب خداوند قدیر است که تقدیر میشود با رادهٔ
ایشان در حین اهلاک اهل طغیان و عدوان و تدمیر سرکشان
و گردن کشان از امر و حکم ایشان و اما خدام و عمال و کتاب
و ضباط ایشان پس نعبات از ملائکه مدبرات و ملائکه عرش
و کرسی و حجب و سرادقات و ملائکه خلق و رزق و موت و

حیوة و ملئکه که موکلند بر نزول امطار و اجرای انهار و غرس
اشجار و تربیت اثمار و ملئکه که موکلند بر ثبت اعمال و افعال
و ضبط ارزاق و اجال که همه اینها را خدا در تحت امر و حکم ولی
مطلق قرار داده است و انها قدم از قدم بر نمیدارند مگر باذن
و اراده او و حرکت نمیکنند مگر بامر و حکم انحضرت و انجناب نیز امری
نمیکند مگر باذن و اراده خدا و حکمی بانها از جانب او صدور
نمییابد مگر برضا او و جل شانه پس وقتیکه امر باین نهج باشد و
همه بدانند که انجناب کتابی از جانب خدا در دست دارد که بجناب
ایشان نازل شده است و هر عملی که میکنند همه از روی انست و او
مخلعست بخلعت کرامت و متلبس است بلباس قدس و متصف است
بصفات ربوبیت و نزد او است همه علامات و نشانه ها خداوندی
و جمیع ملئکه در تحت امر و حکم اوست و تمامی افعال و اثار ربوبیت
از دست او جاری میشود انوقت قطع و یقین حاصل میشود
از برای همه که او از جانب خدا مامور است حکم او حکم خدا است

حکم

وامر او امر خداست وفعل او فعل خداست وقول
او قول خدا واطاعت او اطاعت خدا ومخالفت او مخا
لفت خداست چنانچه در تمثیل بطور تفصیل بیان
شده حرفا بحرف ولله المثل الاعلی خلاصه امر در هر
دو مرحله بیکقرار است زیراکه همه سلاطین دنیا سرمشق
سلطنترا ازینجا برداشته اند پس هرچه آنجا بگوی اینجا
بگو یعنی چنانچه آثار وافعال سلطان در هر مملکتی از
ممالک از حاکم مملکت ظاهر است وافعال انها هم از ضبّاط
وعمّال وخدّام وسایر مباشرین امور دیوانی صادر میشود
همچنین آثار وافعال خداوند منّان در مملکت دنیا نیز از انبیا
واولیا ظاهر است وآثار وافعال ایشان هم از ملئکه مدبّرات
وحملهٔ عرش وکرسی وسرادقات صادر میگردد بهمین جهة
یکدفعه نسبت این افعال بخدا داده میشود بطور استقلال
ویکدفعه بانبیا واولیا بطریق وساطت ومأموریت از جانب

خود دفعه بملئکه مدبّرات امر بعنوان مباشرت وهمه اینها
صحیح است ومنافات باتوحید افعال وصفات بهیچ وجه
ندارد زیرا که فعل ملئکه فعل ولی امر است وفعل او فعل
خداست یعنی خدا فعل واراده ومشیت خودرا ازدست او
جاری میفرماید واو هم فعل خودرا ازدست ملئکه جاری
میکنند پس آنجناب باین اعتبار نسبت افعال را گاهی بخود
میدهد وگاهی بخدا چنانچه نسبت افعال پادشاه گاهی
بخود پادشاه میدهند وگاهی باولیای دولت وحکام
مملکت وسرداران سرکردگان لشکر پادشاه مثلاً یکدفعه
میگویند فلان قلعه را پادشاه گرفت ویکدفعه میگویند
فلان سرکرده گرفت ویکدفعه میگویند فلان فوج فلان
قلعه را فتح کرد وهمه صحیح است وهیچ یک منافاتی با سلطنت
پادشاه ندارد زیرا که همه بامر وحکم وفرمان پادشاه است
خلاصه باینقرار است نسبت افعال ربوبیت بجناب ولایت مآب

که بنده ایست از بندگان خاص خدا که او را مظهر صفات الوهیت
و مصدر افعال ربوبیت خود قرار داده و همه افعال خود را از دست
او جاری فرموده است چنانچه ابن ابی الحدید که از مشاهیر علماء عامه است
در حق جناب ولایت مآب گفته است تقبلت افعال الربوبیة التی
عذرت بها من شك انك مربوب وقد قیل فی عیسی نظیرك مثله
فخسر لمن عادی علاك وتتبیب ویا علة الدنیا ومن بدء خلقها
له وسیتلو البدء فی الحشر تعقیب ودر قصیده دیگر میگوید
لولا حدوثك قلت انك جاعل الارواح والاشباح والمستنزع
لولا مماتك قلت انك باسط الارزاق تقدر فی العطاء وتوسع
ما الدهر الا عبدك القن الذی بنفوذ امرك للبریه مولع
والیه فی یوم المعاد ایابنا وهو الملاذ لنا غدا والمشفع
علم الغیوب الیه غیر مدافع والصبح ابیض مسفر لا یدفع
ودر قصیده دیگر میگوید علام اسرار الغیوب ومن له
خلق الزمان ودارت الافلاك متعاظم الافعال لاهوتیها

للامر قبل وقوعها دراك، خلاصه مقصود ما از این خاتمه
این بود که از برای همه معلوم شود که اهل سنت وجماعت
با اینکه جناب امیر المؤمنین را خلیفه بلا فصل نمیدانند و
بخلافه ظاهرهٔ عترت طاهره قائل نیستند درین دو فقره
با شیعه اثنا عشریه مخالفت اظها میکنند قرار دارند بولایت
مطلقه جناب ولایت ماب واعتراف میکنند بهمه فضائل
ومناقب ائمه اطیاب واین معنی از برای اغلب ناس مشتبه است
وچنین میدانند که سنیها منکر فضائل ائمه ما هستند
واین اشتباهیست که ناشیست از عدم تتبع بکتب زبانها
چه هر کس از کتب وزبرانها مخبر ومستحضر باشد میداند
که انها اصلا بفضائل ومناقب ومقامات ومراتب ائمه
ما انکار ندارند سهلست انها فضائلی از برای ائمه هدی
علیهم السلام بیان کرده اند که اکثر مخالفین ما انها را
قبول نمیکنند وبهمه انها انکار دارند چنانچه دیدی پس

حضرت

حضرات حقیقتہ در این مرحلہ ہم با شیعہ مخالفند
وہم با سنی چنانچہ می بینی الآن با ما عداوت میورزند
باین جہت کہ میگویند شما ہا چیزہا در حق ائمہ
ہدی وبیان فضائل ومناقب ایشان میگوئید کہ
اصلاً آنہا دارای آن فضائل ومناقب ومقامات
ومراتب نیستند وحال آنکہ ما تا حال ہر چہ گفتہ میگوئیم
بالاتر از سنیہا چیزی نگفتہ ونخواہیم گفت واز حضرات ہم
زیادہ از آنچہ سنیہا در حق ائمہ ما اقرار دارند توقع نداریم
ومیگوئیم بیائید ہمہ اتفاق کنیم بآن چیزیکہ سنیہا اقرار
دارند ودر تشیع کمتر از سنی نباشیم واز اولیای دولت
قاہرہ باہرہ نیز مستدعی ہستیم کہ اگر بخواہند این اختلاف
از میان بردارند قدغن بفرمایند بحضرات آقا انکار فضائل
ومناقب ائمہ اطہار علیہم السلام را در میان شیعہ اثنا عشریہ
وممالک محروسہ ایران کہ شیعہ خانہ است شعار قرار

نه هستند و بالای منبر بجز ذکر فضایل ائمهٔ اطهار و
معالم دینیه و معارف الهیه چیزی دیگر نگویند و از برا
ال اطهار مناقص قرار نه هستند و کسانی اگر بالاتر از سنیها
فضیلتی از فضایل و مناقب حضرت اسد الله الغالب بگویند
نسبت بغلو نه هستند و با انها بمقام معارضه و مخاصمه
نیایند و با اهل معرفت محض از راه جهالت عداوت نورزند
و بجهت اذیت بانها نکنند و میان فرقه اثنی عشریه و طائفه
امامیه که جمع قلیلی هستند بعصبیت و جاهلیت اختلاف
و تفرقه نیندازند و شق عصا مسلمین نکنند و باعث شماتت
دشمنان دین نباشند و برادر وار باهم رفتار نمایند اگر
واقعا امید انند بیایند از علما یاد گیرند و بکتب معرفت و حکمت
و تفاسیر و اخبار ائمه اطهار رجوع نمایند و معرفت تحصیل
کنند و اگر میدانند و از همه انها استحضار دارند عمدا
انکار ننمایند که انکار کفر است چنانچه اخبار متواتره از

ائمهٔ اطهار در این باب وارد است از جمله در منتخب بصائر
باسانید صحیحه از حمّاد رویست که گفته است از جناب
امام محمّد باقر علیه السّلام شنیدم که در ضمن حدیثی میفرمود
انّ اسوء اصحابی عندی حالاً الذی اذا سمع الحدیث ینسب الینا
فیروی عنّا فلم یحتمله قلبه واشمأزّ منه وجحد وکفر بمن
دان به ولا یدری لعلّ الحدیث منّا خرج والینا اسند
فیکون بذلك خارجاً عن ولایتنا ترجمهٔ این روایت هدایت
فرجام که در اختتام این رسالهٔ مختصره قرار داده و بآن ختم
کلام خواهیم نمود اینست که امام علیه السّلام فرمودند بدرستی
وبتحقیق بدترین اصحاب من در نزد من از حیثیت حال کسی است
که چون میشنود حدیثی که نسبت بما داده میشود و از ما
روایت میشود پس متحمّل نمیشود بآن قلب او و مشمئز میشود از
شنیدن آن وانکار میکند آن حدیث را و تکفیر میکند کسی را
که متدیّن شده است بآن و حال آنکه نمیدانند شاید حدیث

ادعا

ازما خارج شده است و بسوی ما مسند است پس بسبب این
انکار و تکفیر خارج میشود از ولایت ما تمام شد آنچه که
از این رساله منظور داشتیم و ختم گشت بحمد الله بر وفق
اسمی که در اول گذاشتیم و مطابق آمد در طی نگارش با
فرمایش جناب صادق علیه السلام که فرموده اند علم
المحجة واضح لمریدها وارى القلوب عن المحجة فی عمى
ولقد عجبت لهالك ونجاته موجودة ولقد عجبت لمن نجى
باری اگر چنانچه در مجاری مسطورات خطایی رفته یا دی
مطاوی کلمات از حد و داد ب تجاوزی واقع گشته از کمال
رافت اولیای دولت و باریافتگان حضور معدلت
دستور باهر النور دور نیست که مورد اغماض سازند نه
اعراض و بنظر اصلاح نگرند نه اعتراض چه دل پژمرده
و خاطر افسرده از توادر و نوائب دهر و حوادث روزگار
دست قدرت از کار رفته قلم در کف سرکشی کرده عنان

اختیار

از نیجه اقتدا کرفته این همه را بی اختیار نکاشتم و
السّلام علی من اتبع الهدی وخشی عواقب الردی والحمد
لله اوّلاً واخراً وصلی الله علی محمّد واله الطاهرین و
لعنة الله علی اعادیهم ومنکری فضائلهم اجمعین من الان
الی یوم الدین وقد فرغ من تسویده العبد المذنب
الجانی الشریف الحسنی حسین بن محمّد
التبریزی المشتغل فی الیوم السّابع
عشر من شهر رجب المرجّب
سنة ۱۲۸۵

هذه منظومة في المنطق سميتها بالسلم المنورق

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي قد أخرجا ... نتائج الفكر لأرباب الحجى

وحط عنهم من سماء العقل ... كل حجاب من سحاب الجهل

حتى بدت لهم شموس المعرفه ... رأوا مخدراتها منكشفه

نحمده جل على الإنعام ... بنعمة الإيمان والإسلام

من خصنا بخير من قد أرسلا ... وخير من حاز المقامات العلا

محمد سيد كل مقتفى ... العربي الهاشمي المصطفى

صلى عليه الله ما دام الحجى ... يخوض من بحر المعاني لججا

وآله وصحبه ذوي الهدى ... من شبهوا بأنجم في الاهتدا

وبعد فالمنطق للجنان ... نسبته كالنحو للسان

فيعصم الأفكار عن غيّ الخطا ... وعن دقيق الفهم يكشف الغطا

فهاك من أصوله قواعدا ... تجمع من فنونه فوائدا

سميته بالسلّم المنورق ... يرقى به سماء علم المنطق

والله أرجو أن يكون خالصا ... لوجهه الكريم ليس قالصا

وأن يكون نافعا للمبتدي ... به إلى المطولات يهتدي

فصل في جواز الاشتغال به

والخلف في جواز الاشتغال ... به على ثلاثة أقوال

فابن الصلاح والنواوي حرّما ... وقال قوم ينبغي أن يعلما

والقولة المشهورة الصحيحة ... جوازه لكامل القريحة

ممارس السنة والكتاب ... ليهتدي به إلى الصواب

أنواع العلم الحادث

إدراكُ مفردٍ تصوراً عُلِم ... ودركُ نسبةٍ بتصديقٍ وُسِم

وقدِّمِ الأولَ عندَ الوضعِ ... لأنه مقدَّمٌ بالطبعِ

والنظريُّ ما احتاجَ للتأمُّلِ ... وعكسُه هو الضروريُّ الجلي

وما به إلى تصوُّرٍ وصلَ ... يُدعى بقولٍ شارحٍ لا تشكلا

وما لتصديقٍ به توصَّلا ... بحجةٍ يُعرَفُ عندَ العقلا

أنواعُ الدلالةِ الوضعية

دلالةُ اللفظِ على ما وافقَه ... يدعونها دلالةَ المطابقه

وجزئِه تضمُّناً وما لزم ... فهو التزامٌ إن بعقلٍ التُزِم

فصلٌ في مباحثِ الألفاظ

مستعملُ الألفاظِ حيثُ يوجدُ ... إمّا مركّبٌ وإمّا مفردُ

فأوّلٌ ما دلَّ جزؤه على ... جزءِ معناه بعكسِ ما تلا

وهو على قسمينِ أعني المفردا ... كليٌّ او جزئيٌّ حيثُ وُجِدا

فمفهم اشتراك الكلي ... كأسد وعكسه الجزئي

وأولا للذات إن فيها اندرج ... فانسبه أو لعارض إذا خرج

والكليات خمسة دون انتقا ... جنس وفصل عرض نوع وخا

وأول ثلاثة بلا شطط ... جنس قريب أو بعيد أو وسط

نسبة الألفاظ للمعاني

ونسبة الألفاظ للمعاني ... خمسة أقسام بلا نقصان

تواطؤ تشاكك تخالف ... والاشتراك عكسه الترادف

واللفظ إما طلب أو خبر ... وأول ثلاثة ستذكر

أمر مع استعلا وعكسه دعا ... وفي التساوي فالتماس وقعا

فصل في بيان الكل والكلية والجزء والجزئية

الكل حكمنا على المجموع ... ككل ذاك ليس ذا وقوع

وحيثما لكل فرد حكما ... فإنه كلية قد علما

والحكم للبعض هو الجزئية   والجزء معرفته جليّة

المعرّفات

معرّف على ثلاثة قسم   حدّ ورسميّ ولفظيّ علم

فالحدّ بالجنس وفصل وقعا   والرسم بالجنس وخاصة معا

وناقص الحدّ بفصل أو معا   جنس بعيد لا قريب وقعا

وناقص الرسم بخاصة فقط   أو مع جنس أبعد قد ارتبط

وما بلفظيّ لديهم شهرا   تبديل لفظ برديف أشهرا

وشرط كلّ أن يرى مطّردا   منعكسا وظاهرا لا أبعدا

ولا مساويا ولا تجوّزا   بلا قرينة بها تحرّزا

ولا بما يدرى بمحدود ولا   مشترك من القرينة خلا

وعندهم من جملة المردود   أن تدخل الأحكام في الحدود

ولا يجوز في الحدود ذكر أو   وجائز في الرسم فادر ما رووا

القضايا وأحكامها

ما احتمل الصدق لذاته جرى   بينهم قضيةً وخبرا

ثم القضايا عندهم قسمانِ   شرطية حملية والثاني

كلية شخصية والأول   إما مسوّر وإما مهمل

والسور كليا وجزئيا يرى   وأربع أقسامه حيث جرى

إما بكل أو ببعضٍ أو بلا   شيء وليس بعض أو شبه جلا

فهي إذا إلى ثمان آيبة   وكلها موجبة وسالبة

والأول الموضوع في الحملية   والآخر المحمول بالسوية

وإن على التعليق فيها قد حكم   فإنها شرطية وتنقسم

أيضا إلى شرطية متصلة   ومثلها شرطية منفصلة

جزآهما مقدم وتالي   أما بيان ذات الاتصال

ما أوجبت تلازم الجزأين   وذات الانفصال دون مين

ما أوجبت تنافراً بينهما ... أقسامها ثلاثة فلتعلما

مانع جمع أو خلو أو هما ... وهو الحقيقي الأخص فاعلما

التناقض

تناقض خلف القضيتين في ... كيف وصدق واحد أمر قفي

فإن تكن شخصية ومهملة ... فنقضها بالكيف أن تبدله

وإن تكن محصورة بالسور ... فانقض بضد سورها المذكور

فإن تكن موجبة كلية ... نقيضها سالبة جزئية

وإن تكن سالبة كلية ... نقيضها موجبة جزئية

العكس المستوي

العكس قلب جزأي القضية ... مع بقاء الصدق والكيفية

والكم إلا الموجبة الكلية ... فعوضها الموجبة الجزئية

والعكس لازم لغير ما وجد ... به اجتماع الخستين فاقتصد

وَمِثْلُهَا الْمُهْمَلَةُ السَّلْبِيَّةُ ... لِاَنَّهَا فِي قُوَّةِ الْجُزْئِيَّةِ

وَالْعَكْسُ فِي مُرَتَّبٍ بِالطَّبْعِ ... وَلَيْسَ فِي مُرَتَّبٍ بِالْوَضْعِ

الْقِيَاسُ

اِنَّ الْقِيَاسَ مِنْ قَضَايَا صُوِّرَا ... مُسْتَلْزِمًا بِالذَّاتِ قَوْلًا اٰخَرَا

ثُمَّ الْقِيَاسُ عِنْدَهُمْ قِسْمَانِ ... فَمِنْهُ مَا يُدْعٰى بِالِاقْتِرَانِ

وَهُوَ الَّذِي دَلَّ عَلَى النَّتِيْجَةِ ... بِقُوَّةٍ وَاخْتَصَّ بِالْحَمْلِيَّةِ

فَاِنْ تُرِدْ تَرْكِيْبَهُ فَرَكِّبَا ... مُقَدِّمَاتِهِ عَلٰى مَا وَجَبَا

وَرَتِّبِ الْمُقَدِّمَاتِ وَانْظُرَا ... صَحِيْحَهَا مِنْ فَاسِدٍ مُخْتَبِرًا

فَاِنَّ لَازِمَ الْمُقَدِّمَاتِ ... بِحَسَبِ الْمُقَدِّمَاتِ اٰتٍ

وَمَا مِنَ الْمُقَدِّمَاتِ صُغْرٰى ... فَيَجِبُ انْدِرَاجُهَا فِي الْكُبْرٰى

وَذَاتُ حَدٍّ اَصْغَرٍ صُغْرَاهُمَا ... وَذَاتُ حَدٍّ اَكْبَرٍ كُبْرَاهُمَا

وَاَصْغَرٌ فَذَاكَ ذُو انْدِرَاجٍ ... وَوَسَطٌ يُلْغٰى لَدَى الْاِنْتَاجِ

فصل في الشكل

الشكل عند هؤلاء الناس ... يطلق على قضيتي قياس

من غير أن تعتبر الأسوار ... إذ ذاك بالضرب له يشار

وللمقدمات أشكال فقط ... أربعة بحسب الحد الوسط

حمل بصغرى وضعه بكبرى ... يدعى بشكل أول ويدرى

وحمله في الكل ثانيا عرف ... ووضعه في الكل ثالثا ألف

ورابع الأشكال عكس الأول ... وهي على الترتيب في التكمل

فحيث عن هذا النظام يعدل ... ففاسد النظام أما الأول

فشرطه الإيجاب في صغراه ... وأن ترى كلية كبراه

والثاني أن يختلفا في الكيف مع ... كلية الكبرى له شرط وقع

والثالث الإيجاب في صغراهما ... وأن ترى كلية إحداهما

ورابع عدم جمع الخستين ... إلا بصورة ففيها تستبين
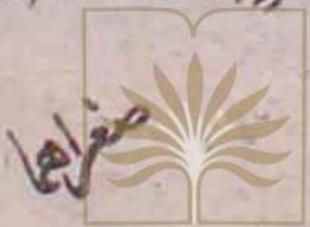
صغراهما موجبة جزئية	كبراهما سالبة كلية
فينتج الاول اربعة	كالثان ثم ثالث فستة
ورابع بخمسة قد انتجا	وغير ما ذكرته لن ينتجا
وتتبع النتيجة الاخس من	تلك المقدمات هكذا زكن
وهذه الاشكال بالحملي	مختصة وليس بالشرطي
والحذف في بعض المقدمات	او النتيجة لعلم آت
وتنتهي الى ضرورة لما	من دور او تسلسل قد لزما
وغير اول من الاشكال	اليه مردود بلا اشكال
فالثان مردود بعكس الكبرى	والثالث اردده بعكس الصغرى
ورابع بعكس ترتيب يرد	او المقدمات فأول منهما هكذا ورد
واول منها هو المعيار	لانه من بينها المدار

فصل في الاستثناء

ومنه ما يدعى بالاستثنائي ... يعرف بالشرطي بلا امتراء

وهو الذي دل على النتيجة ... او ضدها بالفعل لا بالقوة

وان يك الشرطي ذا اتصال ... انتج وضع ذاك وضع التالي

ورفع تال رفع اول ولا ... يلزم في عكسهما لما انجلى

وان يكن منفصلا فوضع ذا ... ينتج رفع ذاك والعكس كذا

وذاك في الاخص ثم ان يكن ... مانع جمع فبوضع ذا زكن

رفع لذاك دون عكس واذا ... مانع رفع كان فهو عكس ذا

لواحق القياس

ومنه ما يدعونه مركبا ... لكونه من حجج قد ركبا

فركبنه ان ترد ان تعلمه ... واقلب نتيجة به مقدمه

يلزم من تركيبها باخرى ... نتيجة الى هلم جرا

متصل النتائج الذي حوى ... يكون او مفصولها كل سوى

وإن بجزئي على كلي استدل فذا بالاستقراء عندهم عقل

وعكسه يدعى القياس المنطقي وهو الذي قدمته فحقق

وحيث جزئي على جزئي حمل لجامع فذاك تمثيلا جعل

ولا يفيد القطع بالدليل قياس الاستقراء والتمثيل

أقسام الحجة

وحجة نقلية عقلية أقسام هذي خمسة جلية

خطابة شعر وبرهان جدل وخامس سفسطة نلت الأمل

أجلها البرهان ما ألف من مقدمات باليقين تقترن

من أوليات مشاهدات مجربات متواترات

وحدسيات ومحسوسات فتلك جملة اليقينيات

وفي دلالة المقدمات على النتيجة خلاف آت

عقلي أو عادي أو تولد أو واجب والأول المؤيد

خاتمة

وخطأ البرهان حيث وجدا ... في مادة او صورة فالمبتدا

في اللفظ كاشتراك او كجعل ذا ... تباين مثل الرديف ماخذا

وفي المعاني لالتباس الكاذبة ... بذات صدق فافهم المخاطبة

كمثل جعل العرضي كالذات ... او ناتج احدى المقدمات

والحكم للجنس بحكم النوع ... وجعل كالقطعي غير القطعي

والثان كالخروج عن اشكاله ... وترك شرط النتج من اكماله

هذا تمام الغرض المقصود ... من امهات المنطق المحمود

قد انتهى بحمد رب الفلق ... ما رمته من فن علم المنطق

نظمه العبد الذليل المفتقر ... لرحمة المولى العظيم المقتدر

الاخضري عابد الرحمن ... المرتجي من ربه المنان

مغفرة تحيط بالذنوب ... وتكشف الغطا عن القلوب

وان يثيبنا بجنة العلا ... فانه اكرم من تفضلا

وكن أخي للمبتدي مسامحا ... وكن لإصلاح الفساد ناصحا

وأصلح الفساد بالتأمل ... وإن بديهة فلا تبدل

إذ قيل كم مزيف صححا ... لأجل كون فهمه قبيحا

وقل لمن لم ينتصف لمقصدي ... العذر حق واجب للمبتدي

ولي إحدى وعشرون سنة ... معذرة مقبولة مستحسنة

لا سيما في عاشر القرون ... ذي الجهل والفساد والفتون

وكان في أوائل المحرم ... تأليف هذا الرجز المنظم

من سنة إحدى وأربعينا ... من بعد تسعة من المئينا

ثم الصلوة والسلام سرمدا على رسول الله خير من هدى وآله

وصحبه الثقات السالكين سبل النجاة ما قطعت

شمس النهار أبرجا وطلع البدر المنير في الدجى

في اثني عشر من الثمان قد تمت

بعد الألف والمائتين

١٢٨٢